



درنگاه و هایت خدا
رحمت خدا همیشه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خدا در نگاه وهابیت

نویسنده:

رحمت الله ضیایی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

مشخصات کتاب

سرشناسه : ضیایی، رحمت‌الله
عنوان و نام پدیدآور : خدا در نگاه وهاپیت / رحمت‌الله ضیایی.
مشخصات نشر : تهران: مشعر، ۱۳۸۷.
مشخصات ظاهری : ۱۲۶ ص.
شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۱۷۲-۴
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
یادداشت : کتابنامه: ص. ۱۲۱ - ۱۲۶؛ همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع : وهاپیه -- عقاید.
موضوع : خدا (اسلام).
رده بندی کنگره : BP۲۰۷/۶/ض ۹ خ ۴ ۱۳۸۷
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۱۶
شماره کتابشناسی ملی : ۱۶۱۶۸۵۹
ص: ۱

پیش‌گفتار

توحید، اساسی‌ترین باور دینی و مذهبی مسلمانان بلکه سایر ادیان الهی است، زیرا توحید، سرچشمه دیگر عقاید و اعمال دینی می‌باشد. توحید، مانند ریشه درختی است که دارای شاخه و میوه است و انسان‌ها از آن بهره‌مند می‌شوند. بدیهی است با نقش مهم و حیاتی توحید، به عنوان اساس و پایه دین، اگر به صورت صحیح معرفی نشود، آثار منفی فراوانی در دیگر عقاید، اعمال و امور فردی و اجتماعی در پی خواهد داشت.

بنابراین برای معرفی توحید، باید به قرآن و سنت

نبوی و اهل بیت و عقل مراجعه نمود. هر فرد یا گروهی که برای معرفی توحید، راهی غیر از راه را انتخاب کند، بدون شک و تردید به انحراف خواهد گرایید، زیرا با سلیقه و رأی، نمی‌توان به حقایق علمی دست یافت. متأسفانه برخی فرقه‌های اسلامی، با تفسیر به رأی و بدون محور قرار دادن قرآن و سنت، به انحراف از توحید

قرآنی و نبوی دچار شده‌اند. برخی از فرقه‌ها، ذات حق سبحانه را محل حوادث و پدید آمدن اوصاف می‌دانند؛ برخی خدا را به مخلوقات تشبیه می‌کنند؛ برخی صفات ذات را خارج از ذات می‌دانند؛ گروهی خدا را بدون صفت معرفی می‌کنند؛ اما از همه عجیب‌تر این که فرقه‌ای نوپا، خداوند متعال را دارای دست و پا و صورت و ... می‌دانند. این فرقه، خداوند متعال را به گونه‌ای معرفی می‌کنند که لازمه آن، جسمانی بودن ذات اقدس خداوندی است. از سویی دیگر هر گونه توجه و استمداد به غیر خدا را شرک و سایر مسلمانان را کافر و مشرک می‌دانند!

با توجه به این که این فرقه در سرزمین وحی حضور دارند و مراکز مهم اسلامی در اختیار آنان قرار دارد و در

طول سال هزاران زائر ایرانی به آنجا سفر می کنند و با افکار آنان رو به رو می گردند، و یکی از افکار انحرافی آنان درباره توحید است، این کتاب، برای آشنایی زائران محترم با افکار و عقاید آنان درباره توحید به رشته تحریر درآمد. این اثر، توسط محقق ارجمند جناب آقای رحمت الله ضایی و به کوشش مؤسسه فرهنگی نجم الهدی

ص: ۶

تهیه و تدوین گردیده است. امیدواریم خوانندگان محترم، ما را با نقد و پیشنهاد سازنده، یاری نمایند.

حسین رجبی

۰(ره) / ۴ / ۳۸۷(ره)

آغاز سخن

آغاز سخن

اشاره

کسی که توفیق زیارت خانه خدا و قبر پیامبر(ص) و ائمه بقیع: را پیدا نماید و به آن سرزمین سفر کند، با آداب و عقایدی رو به رو می شود که تا آن زمان، حتی به تصور و خیال او نمی آمده است. زائر مسلمان هرگز فکر نمی کرد احترام و تعظیم شخصیتهای بزرگ اسلام شرک تلقی شود و یا در جزوه ها و کتاب های ارایه شده از جانب آنان، خدا و توحید را به گونه های

معرفی نمایند که هرگز با قرآن، سنت و سیره مسلمانان سازگاری ندارد.

زائر مسلمان با تبلیغاتی رو به رو می شود که از تعجب فراوان، انگشت حیرت به دندان میگیرد؛ از مبلغان آنان می شنود که درخواست از روح پیامبر(ص)، مانند درخواست مشرکان صدر اسلام از بتها میباشد! همچنین آنان در هر فرصتی، دین خود را تبلیغ می کنند و می گویند:

مقام پیامبر اسلام پس از مرگ، نمی‌تواند هیچگونه تاثیری در دنیا داشته باشد.

بدین جهت زایر مسلمان می‌پرسد، مگر این فرقه، مسلمان نیستند؟ مگر آنان منکر حیات پیامبر(ص) پس از مرگ می‌باشد؟ توحید و خدا از نظر این فرقه چیست؟ چرا تنها خود را مسلمان و دیگران را کافر می‌پندارند؟ مگر می‌توان مسلمانانی را که با عشق به توحید و پیامبر اسلام(ص) به این سرزمین شتافته و نماز می‌خوانند، کافر دانست؟

و در یک جمله مگر توحید از نگاه آنان چیست که مسلمانان مؤحد را کافر یا مشرک می‌دانند؟

این کتاب، برای پرسش به این سؤال و برای آگاهی زایران حرمین شریفین با دیدگاه وهابیت درباره توحید، با استفاده از منابع

ص: ۹

مهم و معتبر آنان نوشته شده است تا گامی باشد جهت آشنایی با پندارهای فرقه‌های که جز خود، همه مسلمانان را کافر و مشرک میدانند.

پیش از ورود به اصل بحث، به تاریخ شکل‌گیری و پدیدآوردگان این فرقه اشاره می‌شود:

چگونگی پیدایش فرقه وهابیت

پایه‌گذار فرقه وهابیت،

محمد بن عبد الوهاب بن سلیمان تمیمی است. مهم‌ترین عقاید این فرقه عبارت است از: مبارزه با شفاعت، توسل و زیارت قبور پیامبران، امامان و صالحان.

وهابی‌ها با انکار این امور، آنگونه که بین مسلمانان اعم از شیعه و سنی مطابق با آموزه‌های ناب اسلامی مطرح است، نه تنها راه خود را از دیگر مسلمانان جدا نموده، بلکه به تدریج پیروان این مذهب، با افزودن مسائل دیگری در راستای مخالفت با مسلمانان، در حوزه‌های اعتقادی، فقهی، سیاسی و اجتماعی، در مقابل تمام مذاهب اسلامی قرار گرفتند.

اولین پدیدآورنده این اصول انحرافی، احمد بن عبدالحلیم، معروف به ابن تیمیه است که در سال (۶۶۱ ق) در شهر حرّان،

یکی از شهرهای شام (یا عراق) متولد گردید (۱).

هر چند پیش از او نیز «ابومحمد بر بهاری»، در قرن چهارم قمری، مسلمانان را از زیارت قبور منع کرده بود ولی عقیده او از طرف خلیفه عباسی، به شدت سرکوب گردید.
همچنین عبدالله بن محمد عبکری

۱- کثیری، سید محمد، السلفیه بین اهل السنه و الامامیه، ص ۲۱۱، بیروت، غدیر، چاپ اول ۱۴۱۸ ق.

حنبلی در همین قرن، فتوا به حرمت سفر به سوی زیارت قبر پیامبر(ص) و حرمت شفاعت او را مطرح کرد (۱)؛ لکن ابن تیمیه، حرمت زیارت و درخواست شفاعت از پیامبر اسلام و اولیای الهی را همراه با عقاید و تفکرات تازه دیگری به صورت حساب شده و گسترده، بر محور شرک و توحید، در کتاب‌های گوناگونی تدوین نمود و برای نسل آینده خود به جا گذاشت! پس از مرگ ابن تیمیه، شاگردش محمد بن ابوبکر، معروف به «ابن قَیم جوزی»، آثار او را جمع‌آوری و پس از تصحیح و تنظیم، منتشر کرد. خودش نیز آثاری در این باره نوشت و منتشر ساخت. (۲)

پس از مرگ ابن قَیم، این

۱- فقیهی، علی اصغر، وهابیان، ص ۱۹ و ۲۰، اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۳۶۴ ش.

۲- السلفیه بین اهل السنه و الامامیه ص ۳۰۳.

عقاید انحرافی به مرور زمان در ذهن مسلمانان کم‌رنگ شد و چندان ظهور و بروز نداشت تا این که شخصی به نام محمد بن عبدالوهاب، به عنوان «مجدّد دین در قرن دوازدهم قمری»، آن عقاید انحرافی را دوباره احیا کرد! محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان تمیمی، به قولی در سال (۱۱۱۱ ق) و بنا بر قولی دیگر در سال (۱۱۱۵ ق) مطابق با

(۱۷۰۳ یا ۱۷۰۴ م) در شهر عینه، از توابع نجد عربستان به دنیا آمد. (۱) تحصیلات ابتدایی را نزدش پدرش فرا گرفت. سپس برای تحصیل دانش، به شهرهای گوناگونی سفر نمود. او از همان دوران نوجوانی، نظرات و عقاید خاصی (۲) را

۱- سبحانی، جعفر، بحوث فی الملل و النحل، ۴/ ۳۳۴، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ سوم، ۱۴۱۴ ق.

۲- برخی باورهای محمد ابن عبدالوهاب:

درباره دین اسلام مطرح می‌کرد ولی از سوی پدرش، مورد مخالفت قرار

می گرفت و سرکوب می گردید. اما پس از مرگ پدرش، مردم را به سوی عقیده خود فرا خواند و به هر شهری می رفت، پس از اظهار عقایدش، مورد تنفر مردم قرار می گرفت و مردم هر شهر و دیاری پس شنیدن سخنانش، او را از شهر بیرون می کردند. حتی مردم شهر «حریمله»، پس از وفات پدرش، قصد کشتن او را کردند، بنابراین، به ناچار از آنجا فرار کرد و به «عیینه» زادگاش رفت. در آنجا نزد حاکم آن شهر، به نام عثمان بن معمر رفت. (۱) عثمان از او استقبال کرد. محمد بن عبدالوهاب نیز نسبت به او اظهار وفاداری نمود و او را به تصرف تمام نجد امیدوار نمود.

۱- مغنیه، محمد جواد، هذه هي الوهابية، ص ۸۷، دارالحقیقه، چاپ دوم، ۱۴۱۴ ق.

دو طرف برای تحقیق این امر، با هم پیمان بستند اما این معاهده بین آن دو پایدار نماند، زیرا «سلیمان بن محمد» امیر احساء، که نسبت به رفتار و عقاید انحرافی محمد بن عبدالوهاب به شدت حساس و نگران بود، عثمان را تهدید به حمله کرد و او هم ترسید و محمد بن عبدالوهاب را از عینہ اخراج کرد.

ابن عبدالوهاب پس از

اخراج از این شهر، در سال (۱۱۶۰ ق) وارد شهر «درعیه» شد و با امیر این شهر، «محمد بن سعود»، جد آل سعود پیمان همکاری امضا کرد. به این ترتیب، اساس فرقه وهابیت و حکومت آل سعود، مبنی بر عقاید انحرافی این فرقه، در «درعیه» منعقد گردید و «محمد بن سعود» در راستای گسترش و استحکام این معجون زهر آگین، برای دعوت مسلمانان به سوی اسلام جدید و جنگ با مسلمانان و کشتن آنان، با محمد بن عبدالوهاب بیعت کرد. (۱)

با تشکیل حکومت آل سعود در «عیینه»، سران و حاکمان جدید، ضمن فرستادن دعوت نامه‌هایی به سرزمین‌های اطراف مبنی بر گرایش به مذهب جدید، آنان را مورد تهدید قرار

دادند و به تدریج با ایجاد رعب و وحشت، کشتار بی رحمانه مسلمانان و کمک نیروهای خارجی به ویژه انگلیس (۱)، در سرزمین عربستان گسترش یافت و پس از مدت کوتاهی، تمام جزیره العرب تحت سیطره حکومت آل سعود درآمد که تا امروز همچنان ادامه دارد.

۱- فتح آبادی، نقش استعمار در پیدایش وهابیت، ص ۵۶، اول، ۱۳۷۵.

فرقه وهابیت و حکومت آل سعود به گونه‌های با هم در آمیخته است که وهابیت تنها در حکومت آل سعود تبلور دارد و جدای از آن، چیزی به نام وهابیت، وجود ندارد.

ابن تیمیه، از دیدگاه علمای اهل سنت

ابن تیمیه، که افکار و عقاید فرقه وهابیت، از او نشأت گرفته، تحصیلات ابتدایی خود را در زادگاهش «حران» به پایان رساند. وی پس از حمله مغول به اطراف شام، به همراه خانواده‌اش به دمشق رفت و در آنجا اقامت گزید. ۳۳ ساله بود که آثار انحراف‌های فکری (۱) خطرناک او نمایان شد. انتشار افکار باطل او در دمشق و اطراف

۱- همچون تجسیم و تشبیه؛ شرک دانستن برخی اعمال و عقاید مسلمانان، مانند توسل، شفاعت، زیارت و ...

آن، غوغایی به پا کرد و باعث شد بسیاری از عالمان اهل سنت، در برابر او موضع گیری و حتی او را تکفیر کنند. بسیاری از بزرگان اهل سنت در ردّ افکار او، کتاب‌های حجیمی نوشتند؛ از جمله تقی‌الدین سبکی، دو اثر به نام‌های «شفاء السقام فی زیارة خیر الأنام» و «الدرّة المضيئة فی الردّ علی ابن تیمیّه» نوشت. نیز ابن حجر

عسقلانی (م)، ابن شاکر کتبی (ت ۷۶۴)، ابن حجر هیثمی (م)، ملّا قاری حنفی (م ۱۰۱۶)، شیخ محمود کوثری مصری (م)، یوسف بن اسماعیل بن یوسف نبهانی (م)، حصنی دمشقی (م) و... هر کدام آثاری در ردّ افکار ابن تیمیه نوشتند. ابن حجر هیثمی، یکی از بزرگترین دانشمندان اهل سنت در باره ابن تیمیه می گوید:

«خدا او را خوار و گمراه و کور و کر کرده است. پیشوایان اهل سنت و معاصرین وی از شافعی ها و مالکی ها و حنفی ها، بر فساد افکار و اقوال او تصریح دارند. اعتراض وی حتی عمر بن خطاب و علی بن ابی طالب (ع) را نیز در بر گرفته است... سخنان ابن تیمیه فاقد ارزش بوده و او فردی بدعت گذار، گمراه، گمراه گر و غیر معتدل است، خداوند با او به عدالت خود رفتار نماید و ما را از شرّ عقیده و راه و رسم وی حفظ کند.» (۱) همچنین سبکی از محققان

برجسته و معاصر ابن تیمیه در باره او می گوید:

او در پوشش پیروی از کتاب و سنت، در عقاید اسلامی بدعت گذاشت و ارکان اسلام را درهم شکست. او با اتفاق مسلمانان به مخالفت برخاست و سخنی گفت که لازمه آن، جسمانی بودن خدا و مرگب بودن ذات او است، تا آنجا که ازلی بودن عالم را ملترم شد و با این سخنان، حتی از ۳(ع) فرقه نیز بیرون رفت. (۱)

نویسنده کتاب «الفتاویٰ الحدیثه» در باره ابن تیمیه می گوید:

«سخنان ابن تیمیه فاقد ارزش بوده، او فردی بدعت گذار، گمراه و گمراه کننده و غیر معقول است. خداوند با او رفتار عدل کند و ما را از شرّ عقیده و راه و رسم وی حفظ کند.

از جمله کارهایی که ابن تیمیه آن را انجام داد و روح امام حنبلی از آن خبر نداشت، دو چیز است:

۱. سفر برای زیارت رسول خدا(ص) را بدعت و حرام شمرد و بر همین اساس، هر نوع توسّل به پیشوایان اسلام و اولیای الهی، و تبرّک به آثار آنان را بدعت و حرام شمرد.

۲. احادیثی که در فضیلت اهل بیت: رسیده و خود احمد و شاگردانش آن را نقل کرده‌اند، نادرست شمرد و همه را انکار کرد. (۱)

شوکانی، یکی دیگر از عالمان بزرگ اهل سنت می گوید:

محمد بخاری حنفی متوفای سال ۸۴۱ از بدعت گذاری و کفر ابن تیمیه سخن گفته است تا آنجا که در مجلس خود تصریح کرده اگر کسی به ابن تیمیه «شیخ الاسلام» بگوید، کافر است. (۲) و نیز در جای دیگر

۱- سید علی میلانی، ابن تیمیه و الامام علی (ع) ص ۳۰.

۲- البدر الطالع، ج ۲، ص ۲۶۰.

ص: ۲۵

می گوید:

طبق فتوای قاضی مالکی دمشق که حکم به کفر او داده بود، در دمشق ندا دردادند که هر کس معتقد به عقاید ابن تیمیه باشد، خون و مالش حلال است. (۱) [تقی الدین الحمصی](#) می گوید:

شیخ زین الدین ابن رجب حنبلی، از کسانی بود که اعتقاد به کفر ابن تیمیه داشت... و در بعضی از

۱- الدرر الكامنة، ج ۱، ص ۴۷(ره) و البدر الطالع، ج ۱، ص ۶۷. «من اعتقد عقیده ابن تیمیه، حلّ دمه و ماله»

مجالس با صدای بلند فریاد می‌زد: هر کس ابن تیمیه را تکفیر کند، معذور است. (۱)

ابن بطوطه، جهانگرد معروف، در سفرنامه خود «رحله ابن بطوطه» در باره ابن تیمیه می‌نویسد:

و کان فی عقله شیء؛ در عقل او چیزی بود. (۲) و از همه این‌ها مهم‌تر ذهبی، دانشمند بلند آوازه هم عصر ابن تیمیه، نویسنده کتاب «سیر اعلام النبلاء» در نامه‌ای به ابن تیمیه می‌نویسد:

ای بی‌چاره! آنان که از تو متابعت می‌کنند، در پرتگاه زندقه و کفر و نابودی قرار دارند، نه این است که عمد پیروان تو عقب مانده، گوشه‌گیر و سبک عقل و یا عوام، دروغ‌گو و کودن، و یا بیگانه، فرومایه و مکار، و یا خشک، ظاهر الصلاح و فاقد فهم هستند.

اگر چنانچه سخن مراقبول نداری، آنان را امتحان کن و با مقیاس عدالت بسنج! آیا وقت آن نرسیده است که از جهل و نادانی دست برداری و توبه کنی؟

بدان که مرگت نزدیک شده، به خدا قسم گمان نمی‌کنم تو به یاد مرگ باشی؛ بلکه کسانی را که به یاد مرگ هستند، تحقیر می‌کنی!...

تو با من که دوست هستم، این چنین برخورد(تند و

۱- دفع شبهه من شبّه و تمرد، ص ۱۲۳.

۲- همان ص ۵۹۶

دور از ادب اسلامی) می‌کنی؛ پس با دشمنانت چه خواهی کرد.

به خدا سوگند در میان دشمنانت، افراد صالح، شایسته، عاقل و دانشوار فراوان هستند؛ چنان‌که در بین دوستان تو افراد آلوده، دروغ‌گو، نادان و بی‌عار زیاد به چشم می‌خورند (۱). همچنین در نامه دیگری، او را این‌گونه نصیحت می‌کند:
ای مرد! قسم به خدا، ما باید جلوی افکار تو را بگیریم. تو بحث‌کننده‌ای هستی زبان‌دان که نه آرام هستی و نه

فروکش می کنی. بپرهیز از این لغزش‌هایی که در دین داری که پیامبر تو آن [نوع] مسائل [را که مطرح می کنی] کراهت و عیب می دارد و (پیامبر) از کثرت سؤال نهی فرمود...

سخن زیاد- آن هم بدون لغزش- اگر در مورد حلال و حرام باشد، باعث قساوت قلب می شود. حال اگر آن سخنان کفرگویی باشد، قلب‌ها را کور می کند و پیامد خوبی نخواهد داشت.

ای فرومایه! کسی که از تو پیروی می کند، اگر علم و دینش کم باشد، خودش را در معرض انکار خداوند و نابودی دینش قرار داده است. پیروان تو نیستند؛ مگر عده‌ای دست و پا بسته و کم عقل؛ یا بی سواد و دروغ گو و ابله؛ یا بیگانه‌های ساکت که مکرش قوی است، و یا فردی صالح اما خشک و بی فهم.

ای مسلمان! مرکب شهوت را برای مدح خودت پیش بیاور! تا چه اندازه نفس خود را تصدیق می کنی و نیکان را خوار می شماری؟! تا چه اندازه خود را بزرگ می شماری و عابدان را کوچک می نگری؟! تا کی با نفس دوستانه برخورد می کنی و کار زاهدان را زشت می شماری؟! تا کی می خواهی کلامت را به گونه‌ای ستایش کنی که به همان صورت- به خدا قسم- احادیث صحیحین را مدح نمی کنی!؟

ای کاش احادیث صحیحین از دست تو سالم می ماند؛ بلکه هر وقت خواستی، آن‌ها را با برچسب تضعیف و موهوم بودن یا با تأویل و انکار تغییر داده‌ای. (۱)

عبداللہ یافعی می گوید:

ابن تیمہ می گفت: خداوند بر روی عرش به طور حقیقی استوار است، و اینکه او به حرف و صوت سخن می گوید. در دمشق و دیگر مناطق ندا داده شد که هر کس بر عقیده ابن تیمیہ باشد، مال و خونش حلال است. او مسائل عجیب و غریبی را ادعا کرد که بر او انکار شد و به سبب آن او را حبس نمودند؛ زیرا آنها مابین با مذهب اهل سنت به حساب می آمد. (۱)

افکار باطل ابن تیمیہ، به

ویژه در شام که مهد علم و دانش بود، با انتقادهای شدید و اعتراض‌های گسترده عالمان مذاهب اسلامی مواجه شد؛ تا جایی که گروهی از عالمان علیه او قیام کردند. جلال‌الدین حنفی، قاضی وقت، محاکمه وی را خواستار شد؛ اما وی در دادگاه حضور نیافت تا این که در هشتم رجب سال ۷۰۵، قضات شهر همراه با وی، در قصر نائب‌السلطنه حاضر شدند و کتاب «الواسطیه» وی را قرائت کردند و پس از برگزاری دو جلسه مناظره با کمال‌الدین زملکانی، و اثبات انحراف فکری و عقیدتی ابن تیمیه، وی به مصر تبعید شد.

ابن تیمیه در مصر نیز به خاطر نشر اندیشه‌های انحرافی، به وسیله ابن محلوف مالکی قاضی وقت، به زندان محکوم شد.

ص: ۳۱

او با قضاوت عالمان اهل سنت به ویژه عالمان شافعی و مالکی، چندین بار زندانی شد و سرانجام در سال (۷۲۸ ق) در زندان مرد. (۱) فرقه وهابیت که پیرو افکار ابن تیمیه است، با عقاید خاصی، در برابر تمام مذاهب اسلامی قرار گرفته و با ایجاد انحراف در اصول روشن اسلام،

۱- وهابیان ص ۴۶.

با جهتگیری اختلاف بین مسلمانان، سبب تضعیف امت اسلامی در برابر تبلیغات سهمگین دشمنان اسلام گردیده و با بازی گرفتن آموزه‌های محکم و عقلانی دین مبین اسلام، شبهات گوناگونی را در حوزه‌های اعتقادی، اجتماعی و سیاسی، متوجه مسلمانان نموده است.

موضوع این نوشتار، «توحید از نگاه فرقه وهابیت» است که از سخنان بزرگان آنها، مانند ابن تیمیّه؛ ابن قیم، محمد بن عبدالوهاب و دیگر عالمان وهابی به دست آمده است.

توحید نظری از نگاه وهابیت

اشاره

«توحید از دیدگاه وهابیت»، در دو قسمت مورد بررسی و ارزیابی قرار می گیرد:

توحید نظری: توحید در صفات خبری

توحید عملی: توحید در عبادت.

در قسمت نخست، وهابیان

معتقدند آنچه در تعدادی از آیات قرآن، درباره صفات خداوند آمده، باید به ظاهر آن توجه نمود و از تأویل آن دوری گزید، بنابراین به گونهای این اوصاف را تعریف می کنند که لازمه آن، جسمانیت و محدودیت برای خداوند بزرگ می باشد. گرچه تلاش می کنند خداوند را به گونهای معرفی نمایند که از تشبیه به مخلوقات منزّه و پاک باشد، اما ناخود آگاه در تشبیه و جسمانیت خداوند گرفتار آمده اند.

برای روشن شدن دیدگاه آنان، به گفتار ابن تیمیه و هم مشربان او، بدون تعصب می پردازم تا خوانندگان عزیز، به داوری صحیح بنشینند.

۱- فوقیت برای خداوند!

یکی از عقاید این فرقه در توحید صفاتی خداوند، که به

گونه‌های گوناگون در عقاید وهابیت تبلور یافته و در آثار بزرگان و رهبران این مذهب منعکس گردیده، این است که خداوند در جهت و مکان قرار دارد. آنان معتقدند خداوند از نظر فیزیکی و خارجی، در جهت فوق و بالا قرار دارد. آن‌ها این عقیده را امری ضروری و فطری می‌دانند. ابن تیمیه که دیدگاه‌های

او، ریشه و اصل اساسی وهابیت می‌باشد، چگونگی این فوقیت را این‌گونه بیان می‌کند:
هوا فوق زمین است، ابر فوق هوا است، آسمان‌ها فوق ابرها و زمین است و عرش، فوق آسمان‌ها است و خداوند فوق همه اینها قرار دارد. (۱) همچنین می‌گوید:

این اعتقاد، با عقل و فطرت سازگار می‌باشد. (۲) وی در مقام تأکید این مطلب می‌گوید:
کسانی که قایل به دیدن خدا میباشند ولی برای خدا جهت فوقیت را ثابت نمی‌دانند، گفته‌ی آن‌ها به حکم ضروری عقل معلوم الفساد است. (۳)

نقد: ما داوری را به عهده خود خواننده می‌گذاریم و تنها به چند پرسش اکتفا میکنیم:
ادّعی ایشان بر این که «عقیده به فوقیت برای خداوند نظری و عقلی است»؛

۱- ابن تیمیه، منهاج السنه، ۱/ ۲۶۳، مصر، بولاق، اول، ۳۲۱ (ره) ق. محمد ابن عبدالوهاب، کتاب التوحید، ص ۱۴۹.

۲- همان ص ۲۱۹.

۳- همان ص ۲۱۷.

مقصود چه نوع فوقیت است؟

اگر مقصود فوقیت مادی باشد، مانند این که ابرها و آسمان در بالای موجودات قرار دارند؛ در این صورت آیا مسأله جسمانیت؛ مکانیت و خالی بودن مکانهای دیگر، برای خداوند ثابت نمیشود؟

آیا این عقیده، مخالف صریح آیاتی نیست که می فرماید:

(فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ

أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۱)

وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُّوا فَنَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۲)

وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ (۳)

هر چند در قرآن، کلمه فوق در مورد حضرت حق به کار رفته است که مقصود، معنای کنایی آن است، نه معنای ظاهری که لازمهاش جسمانیت و مکانیت می باشد.

کسانیکه عقیده دارند می توان در قیامت خداوند را

۱- شورا: ۱۱. «آفریدگار آسمانها و زمین است. برای شما، هم از شما، همسرانی بیافرید. و نیز برای چارپایان جفت‌هایی پدید

آورد. با آفرینش همسران، بر شمارتان می‌افزاید. هیچ چیز همانند او نیست و اوست که شنوا و بیناست»

۲- بقره: ۱۵ (ره) «مشرق و مغرب از آن خداست. پس به هر جای که رو کنید، همان جا رو به خداست. خدا فراخ‌رحمت و داناست»

۳- حدید: ۴. «و او با شما است، هر جا که باشید.»

بدون آنکه در جهت و مکانی خاص قرار داشته باشد، دید(دیدگاه اشاعره)، برای فرار از قول به جسمانیت خداوند، ملتزم شده‌اند که خداوند جهت و مکان ندارد.

این سخن، از نظر ما قابل قبول نیست؛ زیرا لازمه دیدن، جهت و مکان داشتن است و بدون جهت، رؤیت ممکن نیست. هر چند ابن تیمیه نیز بر اشاعره اشکال میکند؛ اما ما

هر نظر اشاعره و ابن تیمیه، هر دو را مورد نقد علمی قرار می دهیم.

۲- خداوند بر عرش قرار دارد

در قرآن کریم، بارها به استوای بر عرش اشاره شده است که به مواردی از آ « اشاره می کنیم:

(ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ) (۱)

(ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ) (۲)

۱

(ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ) (۳)

۱- اعراف / ۵۴. «... سپس به تدبیر جهان هستی پرداخت با(پرده تاریک) شب، روز را می پوشاند و شب به دنبال روز.»

۲- یونس: ۳. «... سپس بر تخت(قدرت) قرار گرفت، و به تدبیر کار(جهان) پرداخت ..»

۳- سجده: ۴ «... سپس بر عرش(قدرت) قرار گرفت، هیچ سرپرست و شفاعت کننده‌ای برای شما جز او نیست ..»

ص: ۴۱

(الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى) (۱)

«استوای بر عرش»، کنایه از این است که فرمانروایی و مدیریت او، همه عالم را فرا گرفته، و زمام تدبیر امور همه عالم به دست او است.

این معنا در باره خداوند

۱-۴. طه: ۵. «همان بخشنده‌ای که بر عرش مسلط است»

متعال، آن طور که شایسته ساحت کبریایی و قدس او باشد، عبارت است از ظهور سلطنت حق بر عالم، و استقرار ملکش بر اشیاء، به تدبیر امور و اصلاح شؤون آنها.

بنابراین استوای حق عزّ و جلّ بر عرش، مستلزم این است که ملک او بر همه اشیاء احاطه داشته و تدبیرش بر اشیاء، چه آسمانی و چه زمینی، چه خرد و چه کلان، چه مهم و چه ناچیز، گسترده باشد. در نتیجه خداوند متعال ربّ هر چیز و یگانه در ربوبیت است، چون مقصود از ربّ، جز مالک و مدبّر، چیز دیگری نیست، به همین جهت پس از بیان «استوای بر عرش»، داستان ملکیت او بر هر چیز و علمش به هر چیز را بیان داشت که بیان این مطلب، خود جنبه تعلیل و احتجاج برای «استوای بر عرش» است.

معلوم است «رحمان» که مبالغه در رحمت و عبارت از افاضه به ایجاد و تدبیر است، و صیغه مبالغه، معنای کثرت را می‌رساند، با استواء مناسب‌تر است، تا مثلاً رحیم یا دیگر اسماء و صفات او، بنابراین بین همه آنها، «رحمان» را نام برد. (۱) وهابی‌ها برای عرش

خداوند، شکل و شمایلی خاصی ساخته‌اند. آنان پنداشته‌اند خداوند دارای وزن سنگینی است و عرش او به علت سنگینی خدا به صدا درمی‌آید! ابن تیمیه، مقتدای وهابیان، در کتاب‌های گوناگون خود چنین می‌گوید:

خدای سبحان در بالای عرش قرار دارد و عرش او هم شبیه قبه‌ای است که در بالای آسمان‌ها قرار گرفته است و عرش، به علت سنگینی خدا، مانند جهاز شتر در اثر سنگینی راکب، به صدا درمی‌آید!! (۱) ابن قیم جوزی، شاگرد و مبلغ عقاید ابن تیمیه و نیز سلیمان بن عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب می‌گویند:

عرش خداوند که ضخامت آن به اندازه فاصله میان دو آسمان است، بر پشت هشت قوچی قرار دارد که فاصله ناخن تا زانوی آن‌ها نیز به اندازه فاصله میان دو آسمان

۱- ابن تیمیه، ج ۵، ص ۱۳۷ و ۱۵۱ و ۵۸۰؛ ج ۶، ص ۵۵۶ و ۵۸۸؛ ج ۱۶، ص ۴۳۷؛ بیان تلبیس الجهمیه فی تأسیس بدعهم الکلامیه، ج ۱، ص ۵۶۹ و ۵۷۱، مکه‌المکرمه، مطبعه الحکومه، اول، ۱۳۹۲ ق؛ تعارض العقل و النقل، ج ۷، ص ۴، ریاض، دارالکنوز الادبیه، ۱۳۹۱ ق.

است. این قوچها روی دریایی قرار دارد که عمق آن به اندازه فاصله دو آسمان است و دریا بر روی آسمان هفتم قرار گرفته است

[\(۱\)!!](#)

نقد: آیا توصیفی که وهابیان برای عرش خدا نموده‌اند(علاوه بر

۱- ابن قیم جوزی، محمد بن ابی بکر، توضیح المقاصد و تصحیح العقاید، ج ۱، ص ۴۱۹ و ۵۲۰، بیروت، المکتب الاسلامی، سوم، ۱۴۰۶ ق؛ اجتماع الجیوش الاسلامیه، ج ۱، ص ۵۰، بیروت، دارالکتب العلمیه، اول، ۱۴۰۴ ق و سلیمان بن بن عبدالله، شرح کتاب التوحید(محمد بن عبدالله)، ج ۱، ص ۶۷۷، ریاض، مکتبه الرياض الحديثه، بی تا.

این که از جهت‌های گوناگون با موازین شرعی و عقلی منافات دارد و جز گزافه‌گویی چیزی نمی‌تواند باشد) خداوند را نیازمند به عرش ضخیم، هشت قوچ کذایی، دریای عمیق و آسمان هفتم قرار نمی‌دهد؟
وهابیان عرش خداوند را آن‌گونه توصیف می‌کنند که اگر یکی از پایه‌های عرش نباشد، عرش خدا فرو ریخته و خداوند از آن به سوی زمین سقوط خواهد نمود!! در حالی که غنا و بی‌نیازی خدا نسبت به هر چیزی، از ضروریات دین به شمار می‌آید و آیات گوناگون قرآن کریم، گواه بر این مطلب می‌باشد:

(وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ

(۱)؛ خداوند بی‌نیاز و بردبار است.

(وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ) (۲)

؛ خداوند بی

ص: ۴۷

نیاز و شایسته ستایش است.

مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (۱)

؛ خداوند از همه جهانیان بی نیاز است.

افزون بر این‌ها، این مطالب مستلزم اثبات ازلیت و ابدیت برای قوچ‌های هشت‌گانه، دریا و امور دیگری است که در قوام عرش دخالت دارند!

۳- نزول و صعود خداوند!

مطلب دیگری که در حوزه

۱- آل عمران: ۹۷

مکان خدا از انحرافات وهابیت به حساب می‌آید، این است که بنا بر عقیده وهابیان، خداوند مانند انسان‌ها و دیگر حیوانات، از محلی به محل دیگر حرکت می‌کند.

ابن تیمیّه و ابن قیم جوزی که از استوانه‌های فرقه وهابیت هستند، خداوند را به سلاطین تشبیه نموده و می‌گویند: در روز جمعه، از روزهای آخرت خداوند از عرش پایین می‌آید و بر کرسی می‌نشیند و کرسی خداوند در میان منبرهایی از نور قرار می‌گیرد و پیامبران بر این منبرها می‌نشینند. کرسی‌هایی از طلا، این منبرها را احاطه نموده‌اند و شهیدان و صدیقان بر آن می‌نشینند و پس از برگزاری جلسه مفصل و گفت‌وگو با اعضای جلسه، خداوند از کرسی بلند می‌شود و با ترک جلسه، به سوی عرش

نقد: آیا غیر از این است که وهابیان با بیان این مطالب غیر معقول، مقام

۱- ابن تیمیّه، احمد بن عبد الحلیم حرّانی، مجموع الفتاوی، ج ۵، ص ۵۵، بی تا، بی نا؛ ابن قیم جوزی، محمد بن ابی بکر (ابو عبدالله)، زاد المعاد فی هدی خیر العباد، ج ۱، ص ۳۶۹-۳۷۰، بیروت، مؤسسه الرساله، چهاردهم، ۱۴۰۷ ق؛ اجتماع الجیوش الاسلامیه، ج ۱، ص ۵۱، بیروت، دارالمکتب العلمیه، اول، ۱۴۰۴ ق؛ توضیح المقاصد و تصحیح القواعد، ج ۱، ص ۴۲۶ و ج ۲، ص ۵۸۵، بیروت، المکتب الاسلامیه، سوم، ۴۰۶ (ره) ق؛ حادی الارواح، ج ۱، ص ۲۱۸، بیروت، دارالکتب العلمیه و روضه المحبین، ج ۱، ص ۴۳۳، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ ق.

و ذات الهی را که از هر گونه شایبھی مکانی و مادی منزّه و پاک می‌باشد تنزّل داده و پنداشته‌اند خداوند هم مانند پادشاهان، دارای تشریفات و زندگی پر زرق و برق مادی می‌باشد؟ و با بندگان خود، جلساتی برای سامان دادن امور انجام می‌دهد؟

۴- کرسیهای گوناگون برای خدا!

بر مبنای مذهب و هابیت، کرسی‌های متعدّدی در فضاهای مختلف برای خدا در نظر گرفته شده است. ابن قیم می‌گوید: برای خداوند در هر آسمان، یک کرسی وجود دارد، هنگامی که به آسمان دنیا نزول می‌کند، روی کرسی مختصّ به آسمان دنیا می‌نشیند و می‌گوید: «آیا استغفار کننده‌ای هست تا او را ببخشم...» و تا صبح در آن جا می‌ماند و هنگام صبح، کرسی آسمان دنیا را ترک می‌

ص: ۵۱

کند، بالا می‌رود و بر کرسی دیگری می‌نشیند (۱)!

ابن تیمیّه و ابن قیم، درباره کیفیت نشستن خداوند بر کرسی می‌گویند:

«استوا به معنای مجرد استیلا نیست بلکه به معنای نشستن بر کرسی پادشاهی می‌باشد... استوای خدا بر کرسی، مانند استوای بشر بن مروان بر کرسی سلطنت است، زمانی که عراق را فتح نمود.» (۲)

۱- اجتماع الجيوش الاسلامیة، ج ۱، ص ۵۵.

۲- ابن تیمیّه، احمد بن عبدالحلیم حُرّانی، تفسیر کبیر، ج ۶، ص ۳۸۵؛ مجموع الفتاوی، ج ۱۶، ص ۳۹۷ و ابن قیم، توضیح المقاصد و تصحیح القواعد، ج ۲، ص ۳۱.

حاجی خلیفه در «کشف الظنون»، از کتاب «العرش» ابن تیمیّه نقل می‌کند:

«خداوند بر کرسی می‌نشیند و محلی را برای نشستن رسول خدا در کنار خودش خالی می‌گذارد!

نقد: آیا اینگونه عقاید، انحراف آشکار از مبانی دین مبین اسلام محسوب نمی‌گردد؟ چرا باید خداوند متعال را مانند انسانی تلقی نمود که در هر آسمان، به داشتن یک کرسی نیازمند است و همیشه برای نشستن بر این کرسی‌ها، میان آسمان‌ها در گشت و گذار باشد!

آیا این عقیده، عجز خداوند در برقرار کردن رابطه با بندگانش را ثابت نمی‌کند؟

آیا خداوند قدرت و توانایی ارتباط با بندگان، بدون قرار گرفتن در آسمان

ص: ۵۳

دنیا را ندارد؟ و نمی تواند پیام خود را به استغفار کنندگان برساند؟

آیا آن گونه که ابن تیمیّه استیلا را معنا کرده و حتّی جایی را برای رسول خدا(ص) در کنار او فرض کرده، لازمه اش این نیست که خداوند، جسم محدودی متناسب با وسعت کرسی و همسان با وجود پیامبر اسلام(ص) باشد که هر دو با هم در یک کرسی جا می گیرند!!؟

خداوند در میان ابرهای ضخیم!

ابن تیمیه و ابن قیم معتقدند که خداوند قبل از این که موجودات عالم را بیافریند، بین ابر ضخیمی قرار داشت که نه در زیر آن هوا بود و نه بالای آن و در عالم، هیچ موجودی نبود و عرش خدا بر روی آب قرار داشت (۱)!

نقد: آیا برای یک مسلمان آشنا به آموزه‌های اسلامی، قابل پذیرش است که خداوند قادر متعال چون موجود عاجزی تلقی شود که در بین ابرهای ضخیم محصور و ابر بر ایشان

۱- ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، مجموع الفتاوی الکبری، ج ۳، ص ۴۰ (ره) و ج ۵، ص ۱۰۷ و ج ۶، ص ۵۷۶؛ الرد علی المنطقیین، ص ۵۱۵، بیروت، دارالمعرفه، بی تا؛ الرد علی البکری، ج ۱، ص ۱۴۱، مدینه، مکتبه الغرباء، اول، ۴۱۷ (ره) ق (تحقیق محمد علی عجال)؛ العقید الواسطیه، ج ۱، ص ۲۲، ریلض الریاسه العامه لادارات البحوث و الافتاء، دوم، ۱۴۱۲ ق؛ ابن قیم جوزی، محمد بن ابی بکر، توضیح المقاصد و تصحیح القواعد، ج ۲، ص ۳۰۶.

احاطه داشته باشد؟ در حالی که به ضرورت دین اسلام، هیچ چیزی نمی‌تواند محیط بر خدا باشد بلکه خداوند محیط بر همه مخلوقات و جهان هستی است.

در این سخن، تناقضی آشکار وجود دارد زیرا از سویی گفته شده: خداوند قبل از این که چیزی بیافریند، بین ابر ضخیم قرار داشته، و از سوی دیگر ابر مخلوق خداست و بنا بر این سخن، قبل از وجود

خدا آفریده شده!! مگر این که مخلوقیت ابر انکار گردد که منافات داشتن این سخن با مبانی اسلام، آشکارتر از آن است که بیان شود.

۶- قرار گرفتن خداوند در برابر نماز گزار!

وهابیها معتقدند خداوند هنگام نماز، در برابر هر نماز گزاری قرار می گیرد! لذا می گویند: نماز گزار نباید آب دهانش را به سوی قبله بیاندازد، چون خداوند در مقابل او قرار می گیرد و این عمل، باعث اذیت و آزار خدا می شود (۱)!

نقد: مگر در غیر از نماز، خداوند در برابر انسان قرار

۱- ابن تیمیّه، احمد بن عبدالحلیم، مجموع الفتاوی الکبری، ج ۳، ص ۱۴۰، ج ۵، ص ۱۰۷ و ج ۶، ص ۵۷۶؛ الردّ علی المنطقیین، ص ۵۱۵، بیروت، دارالمعرفه، بی تا؛ الردّ علی البکری، ج ۱، ص ۱۴۱؛ العقید الواسطیه، ج ۱، ص ۲۲ و ابن قیم جوزی، محمد بن ابی بکر، توضیح المقاصد و تصحیح القواعد، ج ۲، ص ۳۰۶.

ندارد؟ آیا خداوند تنها هنگام نماز حضور می‌یابد؟!

آیا این عقیده، مستلزم تجسیم، تشبیه و تحیز خدا نمی‌باشد؟ آیا این گونه عقاید، میتواند در چارچوب دین مقدس اسلام، کوچک‌ترین جایگاهی داشته باشد؟

۷- فرود آمدن خداوند به آسمان زمین!

وهابیت ادعا می‌کنند خداوند متعال هر شب به آسمان

زمین فرود می‌آید و در شب عرفه، به زمین نزدیک‌تر می‌گردد تا دعای بندگان خود را از نزدیک اجابت نماید! خداوند پس از قرار گرفتن در آسمان زمین ندا می‌دهد: آیا کسی هست مرا بخواند و من او را اجابت کنم (۱)!

ابن بطوطه، جهان‌گرد معروف مراکشی، در سفرنامه‌اش می‌نویسد:

«ابن تیمیه را بر مسجد جام دمشق دیدم که مردم را موعظه می‌کرد و می‌گفت: خداوند به آسمان دنیا فرود می‌آید، همانگونه که من اکنون فرود می‌آیم، سپس یک پله از منبر پائین آمد... این گفته او مورد اعتراض ابن زهرا فقیه مالکی حاضر در مجلس قرار گرفت ولی مردم از پای منبر برخاستند و ابن زهرا را مورد ضرب و شتم قرار دادند و از طرف قاضی حنبلی نیز مورد تنبیه قرار گرفت، اما عمل قاضی حنبلی، باعث اعتراض فقها و قضات شافعی و مالکی دمشق شد بنابراین موضوع را به حاکم اطلاع دادند و او هم به ملک ناصر گزارش داد

۱- منهاج السنه، ج ۱، ص ۲۶۲؛ العقیده الاصفهانیه، ص ۵۰؛ درء‌التعارض، ج ۲، ص ۲۶؛ اجتماع الجيوش الاسلامیه، ج ۱، ص ۱۱۷؛ توضیح‌المقاصد و تصحیح القواعد، ج ۱، ص ۴۱۳ و ۵۱۵.

و ابن تیمیّه به دستور وی زندانی شد.» (۱) همچنین ابوزهره می گوید:
«ابن تیمیه همچنان این معنا را تکرار و تأکید می کرد که خداوند فرود می آید و در بالا و پایین وجود دارد.» (۲)
نقد: خداوند دارای جا و مکان خاصی نیست، زیرا مکان و زمان داشتن، از ویژگی های جسم

۱- ابن بطوطه، رحله ابن بطوطه، ص ۶(ص)

۲- تاریخ المذاهب الاسلامیه، ص ۳۲۰

است و مکان برای چیزی تصوّر می‌شود که دارای حجم و امتداد باشد و نیز هر چیز زمان‌داری از نظر امتداد و عمر زمان، قابل تجزیه می‌باشد و این نیز نوعی امتداد و ترکیب از اجزا به شمار می‌رود؛ پس نمی‌توان برای خدای متعال، مکان و زمان در نظر گرفت و هیچ موجود مکان‌دار و زمان‌داری، واجب‌الوجود نخواهد بود.

اگر برای خداوند جا و مکان خاصی فرض شود، علاوه بر این که او را نیازمند به زمان و مکان معرفی کرده‌ایم، او را محدود نیز نموده‌ایم، در حالی که وجود الهی، نامحدود و نامتناهی است.

هم‌چنین بودن او در مکان و زمان خاص، بدان معنا است که در زمان و مکان‌های دیگر، حضور ندارد و این هم نشانه نقص است و با حضور خداوند

در همه جا و هر زمان منافات دارد.

او، هستی و وجود نامحدود است که نمی‌توان او را در زمان و مکانی خاص محصور و محدود کرد و حقیقت وجود نامتناهی او، در ذهن انسان محدود و متناهی داخل نمی‌شود، اما آثار وجود او در همه جا نمایان است و انسان با عمق جان خویش او را در می‌یابد. یکی از صفات سلبی خداوند،

ص: ۶۲

نفی مکان و جهت برای اوست، به این معنی که خداوند در جهت خاصی قرار نمی‌گیرد و موجود مکان‌مندی نیست تا جا و مکانی را اشغال کند؛ مکان، از عوارض و خواص جسم است، در حالی که خداوند منزّه از جسم است. (۱) خداوند خود را در همه جا و بدون مکان معرفی نموده و می‌فرماید:

۱-)

هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ (۲)

۲-)

وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهُ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ (۳)

؛ او کسی است که در آسمان معبود و در زمین معبود و او حکیم و علیم است.

۳-)

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (۴)

؛ ما انسان را آفریدیم و وسوسه‌های نفس او را می‌دانیم، و ما به او از رگ قلبش نزدیک‌تریم!

۴-)

وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا

۱- توحید صدوق، ص ۹۸

۲- مائده: ۴

۳- زخرف: ۸۴

۴- ق: ۱۶

فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۱)

؛ مشرق و مغرب از آن خداست! و به هر سو رو کنید، خدا آن جاست! خداوند بی نیاز و داناست
از این آیه استفاده می شود خداوند برتر از آن است که در مکان خاصی قرار گیرد؛ ظاهراً مقصود از «مشرق و مغرب» در این جا،
دو جهت جغرافیایی نیست؛ بلکه این تعبیر، کنایه از تمام جهات است و از تعبیر «به هر سو رو

کنید؛ خدا آنجا است» معلوم می‌شود خداوند در همه جا حاضر است.

در مجموع، این آیه بیانگر آن است که مسئله قبله تنها برای تمرکز توجه مؤمنان در حال نماز است؛ نه آن که خداوند در محل و جهت خاصی قرار داشته باشد؛ او همه جا حضور دارد و از همه چیز آگاه است.

البته از آنجا که خداوند مرکب نیست و جزء ندارد؛ حضور او در همه جا نمی‌تواند به معنای اشغال همه مکان‌ها باشد، بلکه به معنای برتری او از مکان یا بی مکانی اوست. (۱) امام صادق(ع) در این باره می‌فرماید:

«خداوند از زمان و مکان برتر و از حرکت و سکون بالاتر بلکه آفریدگار زمان و مکان و سکون و حرکت

ص: ۶۵

است.» (۱) هست در هر مکان خدا معبود

نیست معبود در مکان محدود (۲)

دیدن خداوند با چشم و با چهره‌های متفاوت!

یکی از انحرافات وهابیت در مسأله توحید، دیدن خدا است! بزرگان این فرقه، درباره این موضوع، بر دو مطلب تأکید دارند:

۱- بحار الأنوار، ج ۳، ص ۳۰۹

۲- سنایی غزنوی، کلیات شعر؛ ص ۴۰۰

۱- دیدن خداوند با چشم!

ابن تیمیّه و ابن قیم که هر دو از مؤسّسان اصلی عقاید وهابیت هستند، ادّعا می‌کنند: امکان دارد خداوند را با چشم ظاهری دید، همان گونه که قرص ماه و خورشید را می‌توان دید! و در دیدار خداوند، هیچ فشار و ناراحتی بر شما وارد نخواهد شد (۱)!!
نیز ابن قیم میگوید:

«قرآن و سنت متواتر و اجماع صحابه و ائمه اسلام و دهها حدیث و ... بر این عقیده‌اند که خداوند متعال با

۱- ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، منهاج السنه، ج ۳، ص ۳۴۱؛ موسسه قرطبه، اول، ۱۴۰۶ ق (تحقیق محمد رشید صالح)؛ الفتاوی الکبری، ج ۱، ص ۴۳۸، بیروت، دارالمعرفه؛ مجموع الفتاوی، ج ۳، ص ۴۰ (ره) و ۳۹۰ و ج ۵، ص ۱۰۷ و ۱۷۷ و ج ۶، ص ۴۲۱ و ج ۱۱، ص ۴۸۱ و ج ۱۸، ص ۲۰۰؛ درء تعارض العقل و النقل، ج ۱، ص ۲۵۲، ریاض، دار الکنوز الادبیه، ۱۳۹۱ ق؛ بیان تلبیس الجهمیه، ج ۱، ص ۳۵۰ و ج ۲، ص ۸۴ و ۴۰۶ و ۴۱۸؛ ابن قیم، توضیح المقاصد و تصحیح القواعد، ج ۲، ص ۵۷۱ و حادی الارواح، ج ۱، ص ۲۱۰ و ۲۲۷ و ۲۲۸، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.

ص: ۶۷

چشم سر، به طور عیان دیده می شود.» (۱) همچنین عبدالعزیز بن باز، مفتی آل سعود می گوید:
«کسی که منکر رؤیت خداوند متعال در آخرت است؛ پشت سرش نمی توان نماز گذارد و او کافر است.»!! (۲) ابن تیمیّه، در
راستای به کرسی نشانیدن مدّعی خود می گوید:
«خطای کسانی که قایل به رؤیت خداوند هستند، کمتر

۱- حاوی الارواح الی بلاد الارواح، ص ۳۰۵

۲- فتاوی بن باز، شماره ۲۸۸۷

از خطای کسانی است که رؤیت خداوند را نفی می کنند.» (۱)

همچنین وی برای امکان رؤیت خدا، چنین استدلال می کند:

«هر چیزی وجودش کامل تر باشد، برای دیدن سزاوارتر است و از آن جا که خداوند اکمل موجودات است، برای دیدن از غیر او سزاوارتر است و در نتیجه خداوند، باید دیده شود.» (۲) نقد: آیا این رؤیت و دیدن، با چشم دنیوی است؟ اگر مقصود این است،

لازمهاش جسمانیت خداوند است و آیا اعتقاد به جسمانی بودن خداوند، سبب کفر و شرک نمی آورد؟

این عقیده، با این که ملازم با اشکالات تجسیم و تشبیه و امثال این ها است، با آیات صریح قرآن در تضاد می باشد، از جمله آیه:

لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ

۱- ابن تیمیّه، منهاج السنه، ج ۱، ص ۲۱۷، مصر، بولاق مطبعه کبرای امیریه، اول، ۱۳۲۱ ق.

۲- همان.

(۱)؛ چشمها او را نمی بینند ولی او همه چشمها را می بیند و او بخشنده (انواع نعمت ها، و باخبر از دقایق موجودات،) و آگاه (از همه) چیز است».

این آیه، رؤیت خدا را با چشم ظاهری به طور مطلق نفی می کند و بر بطلان این عقیده، دلالت صریح دارد. ابن تیمیّه در این ادعا دچار اضطراب شده و به این استدلال که خطای قول به رؤیت، کمتر از خطای قول به

نفی رؤیت است، آن را پذیرفته است. در حالی که خطا- چه کم باشد و چه زیاد- خطا است و قابل پذیرش نمی باشد. نیز استدلال ابن تیمیّه بر سزاوار بودن رؤیت خدا، هیچ پایه عقلی و نقلی ندارد زیرا هیچ گونه تلازم عقلی بین اکملیت موجود و رؤیت آن وجود ندارد و اگر چنین تلازمی وجود می داشت، باید خدا در منظر همگان بهتر، آسان تر و بیشتر از موجودات مادی مورد دید قرار می گرفت در حالی که هیچ کس نگفته خدا را دیده است.

ابن تیمیّه، به وجود تناقض در قول به رؤیت اقرار نموده و آن را با وجود تناقضش پذیرفته و می گوید:
«اگر چه در این قول تناقض وجود دارد، چون از یک طرف باید قایل شویم خدا دیده می شود و از طرف دیگر باید بگوییم خداوند دارای جهت نیست ولی این

تناقض بهتر است از این که گفته شود خداوند اصلاً دیده نمی‌شود. چون رؤیت خداوند، موافق با حکم عقل است.» (۱)

ابن تیمیه در این گفتار، هم تناقض را پذیرفته و هم در دام تناقض دیگری افتاده است. زیرا او از یک طرف می‌گوید: در قول به رؤیت خداوند تناقض وجود دارد و از طرف دیگر می‌گوید رؤیت

۱- ابن تیمیه، منهاج السنه، ج ۲، ص ۷۶، بولاق، مصر.

خداوند، موافق با حکم عقل است. در حالی که مسئله محال بودن تناقض، از بارزترین و روشن‌ترین موضوعات عقلی است. چگونه می‌تواند چیزی که در آن تناقض وجود دارد، با حکم عقل موافق باشد؟!

بر فرض اینکه در برخی از آیات و روایات رؤیت آمده، آیا باید به معنای ظاهری آن حمل نمود؟ آیا بنا بر آیه: (وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا) (۱)

میشود گفت جناب بن باز، مفتی سعودی که از بینایی برخوردار نبود، در قیامت نیز نابینا محسور میگردد؟! البته که رؤیت و ملاقات خداوند برای مؤمنان امکان دارد؛ اما دیدن و ملاقاتی که در شأن خداوند و مؤمن

۱- اسراء: ۷۲. «أَمَّا كَسَىٰ كَمَا فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا»

است که رؤیت با چشم باطن و یا ادراک شهودی و بالاترین ادراک و رؤیت است.

۲- روئیت خداوند با چهره‌های متفاوت!

وهابی‌ها در «مسئله رؤیت خدا»، به حدی راه افراط را پیش گرفته‌اند که بهت و حیرت هر انسان عاقلی را متوجه خود می‌کند. ابن تیمیّه معتقد است خداوند متعال در روز قیامت،

با قیافه مبدل پیش مردم می آید و خود را معرفی می کند و می گوید: من خدای شما هستم ولی مردم در جواب می گویند: ما تو را نمی شناسیم و از تو به خدا پناه می بریم. اگر خدای ما بیاید، ما او را می شناسیم. سپس خداوند با قیافه اصلی خودش پیش آنها می آید و خود را معرفی می کند. آنها می گویند: بله، تو خدای ما هستی و سپس به دنبال خدا، به سوی بهشت روانه می گردند [\(۱\)!!](#)

نقد: آیا این سخن وهابی ها، برای هر مسلمانی که اندک آشنایی با آموزه های اسلامی داشته باشد، قابل قبول و تحمل است؟

۱- ابن تیمیّه، احمد بن عبدالحلیم، بغیة المرتاد، ص ۴۵۳، مکتبه العلوم والحکم، ۱۴۰۸ ق؛ مجموع الفتاوی، ج ۶، ص ۴۹۲ و ابن قیم جوزی، حادی الارواح، ج ۱، ص ۲۰۷، بیوت دارالکتب العلمیه، بی تا.

ص: ۷۵

آیا وهابی‌ها با این سخن که لازمه‌اش متهم نمودن خداوند به کاری است که حتی از یک انسان معقول و موجه هم سر نمی‌زند، در حقیقت بازی گرفتن خدا نیست؟!!

خداوند به چه منظوری این کار را انجام می‌دهد؟ آیا می‌خواهد در برابر بندگانش فیلم بازی کند و خودش را مضحکه آنان قرار دهد!؟

سؤال دیگر این که برای

بار دوم که خداوند با چهره اصلی ظاهر می‌شود، چه مشخصات خدایی در او وجود دارد که مردم او را به عنوان خدا می‌شناسد؟ آیا مردم او را قبلاً در دنیا دیده‌اند که در قیامت او را با چهره اصلی‌اش می‌شناسند! اگر دیده‌اند، چگونه و در کجا دیده‌اند؟ شاید صریح‌ترین آیه‌ای که در قرآن کریم، بر نفی امکان رؤیت خدا دلالت دارد، این آیه شریفه است که می‌فرماید:

(لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ

(۱)؛ چشمها او را نمی‌بینند ولی او همه چشمها را می‌بیند و او بخشنده (انواع نعمت‌ها، و باخبر از دقائق موجودات،) و آگاه (از همه) چیز است».

این آیه، به طور صریح بیان می‌کند که خداوند، همه چشمها را می‌بیند و بر آنها احاطه علمی دارد، در حالی که

چشم‌ها به دیدن او نایل نمی‌شوند.

ظاهراً مقصود از این که چشم‌ها خدا را نمی‌بینند، ندیدن به وسیله چشم است که به نفی رؤیت حسی بازمی‌گردد و شاید جمع بودن «ابصار؛ چشم‌ها»، به این مطلب اشاره دارد که با وجود تنوع چشم‌ها، هیچ چشمی به رؤیت خداوند دست نمی‌یابد. آیه دیگری که صریحاً امکان رؤیت حسی خداوند را نفی

می‌کند، آیه ۴۳(ره) سوره اعراف است که می‌فرماید:
(وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ ق

ال لَنْ تَرَانِي

)؛ و چون موسی به میعاد ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: «پروردگارا، خود را به من بنمای تا بر تو بنگرم.»
فرمود: «هرگز مرا نخواهی دید.»

با توجه به آیات دیگر قرآن، روشن می‌شود حضرت موسی(ع) با درخواست خود، در واقع تقاضای گروهی از جاهلان بنی اسرائیل را مطرح کرده است و خداوند در پاسخ او با تأکید فراوان اعلام می‌کند: «هرگز مرا نخواهی دید.»

این گونه آیات که دلالت صریحی بر نفی رؤیت دارند، در حکم حکماتی است که باید آیات متشابهی را که ممکن است در نگاه اول مفید امکان رؤیت باشند، در سایه آنها معنا کرد.

روایات در عدم رؤیت

کلینی به سند خود از عبدالله بن سنان، از امام صادق(ع) روایت کرده که ذیل آیه (لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ)

فرمود:

مقصود از «درک ابصار»، احاطه اوهام است، مگر نمی بینی در جمله

قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ)

معنای لغوی «بصائر» (دیدن به چشم) و در)

وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا)

، کوری چشم اراده نشده است. بلکه در همه این موارد، مقصود از بصیرت احاطه وهم است.

عرب هم این کلمه را به همین معنا استعمال می‌کند، مثلاً- می‌گوید: فلانی بصیر به شعر و فلانی بصیر به فقه است و فلانی در شناختن پول‌ها بصیرت دارد و فلانی بصیر به انواع لباس‌ها و پارچه‌ها است.

هنگامی که استعمال این کلمه در مورد بشر، به معنای احاطه صحیح است، در خدای متعال چگونه صحیح نباشد، در حالی که خداوند بزرگ‌تر از آن است که به چشم‌ها دیده شود. (۱) و نیز کلینی به سند خود از صفوان بن یحیی روایت کرده که گفت: ابوقرّه محدّث از من خواست او را به خدمت حضرت رضا(ع) ببرم، من از آن حضرت جهت دیدار وی اذن خواستم، ایشان اذن دادند. سپس به اتفاق، شرفیاب حضورش شدیم.

ابوقزه از حلال و حرام و دیگر احکام دین، پرسش‌های زیادی پرسید تا آن که بحث به مساله توحید رسید، پرسید: روایتی پیش ما است که می‌گوید: خداوند رؤیت و کلام خود را بین دو پیامبر تقسیم نمود، کلام خود را به موسی بن عمران و رؤیتش را به محمد(ص) اختصاص داد.

امام(ع) فرمود: چه کسی از ناحیه خداوند به جنّ و انس

تبلیغ می کرد که:

(لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ، لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ)

آیا محمد نبود؟

ابوقرّه عرض کرد: چرا، او بود.

امام فرمود: چگونه ممکن است کسی خود را به جهانیان چنین معرفی کند که از طرف خداوند آمده، تا بشر را به امر خداوند به سوی او دعوت نماید و درباره خدای تعالی بگوید: «چشم‌ها او را نمی‌بینند و علم بشر به او احاطه نمی‌یابد و چیزی مثل او وجود ندارد»، آن گاه همین شخص بگوید: «من خدا را به چشم خود دیده‌ام و به علم خود به وی احاطه یافته‌ام و او را در صورت، مثل بشر دیدم»؟!

آیا شرم نمی‌کنید؟ زنادقه هم نتوانستند به خداوند چنین نسبت‌های ناروایی بدهند و بگویند: از طرف خداوند آمده، ولی حرفهایی بزنند که

ص: ۸۳

پیامد آن، انکار وجود خدا است.

سخن که بدینجا رسید، ابوقرّه عرض کرد: خدای تعالی دیده شدن خودش را خاطر نشان ساخته و فرموده است: (وَلَقَدْ رَأَوْا نَزْلَةَ أُخْرَىٰ) (۱)

. امام (ع) فرمود: ادامه این آیه، معنای آن را روشن می‌سازد که می‌فرماید: (مَا كَذَّبَ

۱- نجم: ۱۳

الْفُؤَادُ مَا رَأَى (۱)؛

یعنی قلب و دل محمد(ص) آنچه را او به چشمان خود دید، تکذیب نکرد.

لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى (۲)

؛ او از آیات بزرگ پروردگار خود چیزهایی دید.

پس به طوری که می‌بینی، ادامه آیه، پرسش تو که مقصود از «ما رای؛ آنچه را که دیده بود» چیست را بیان و معلوم کرد که مقصود از آن، آیات خدا بود نه خود خدا.

اگر مقصود دیدن خود خدا بود، معنا نداشت در جای دیگر بفرماید:

وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا (۳)

چون هنگامی که چشم خدا را ببیند، به تبع انسان احاطه علمی نیز به او می‌یابد.

ابوقرّه عرض کرد: بنابراین

۱- همان: ۱۱

۲- همان: ۱۸

۳- طه: ۱۱۰

شما می‌خواهید روایات مذکور را تکذیب کنید.

حضرت فرمود: آری، وقتی روایتی مخالف با قرآن باشد، من آن را تکذیب می‌کنم، علاوه بر این که روایت مورد پرسش تو، با اجماع مسلمانان نیز مخالف است، چون همه مسلمانان اجماع دارند که خداوند محاط علم کسی واقع نمی‌شود، چشم‌ها او را نمی‌بیند، و چیزی شبیه و

مانند او نیست. (۱) مرحوم شیخ صدوق در کتاب توحید، به سند خود از اسماعیل بن فضل روایت کرده که گفت: از امام صادق (ع) پرسیدم: آیا خدای تعالی در روز قیامت دیده می‌شود یا خیر؟ حضرت فرمود: خداوند منزّه و بزرگتر از این حرف‌ها است، ای ابن‌الفضل! چشم‌ها نمی‌بینند جز چیزهایی که دارای رنگ و کیفیت باشد، و خدا خود، آفریننده رنگ‌ها و کیفیت‌ها است. (۲)

اعضاء و جراح برای خداوند

اشاره

وهابیت، در آموزه‌های مسلم و مورد قبول همه مذاهب اسلامی نیز به مخالفت برخاسته است. بر این اساس، در آموزه توحید که اساس همه باورهای

۱- کافی، ج ۱، ص ۹۶

۲- توحید صدوق، ص ۴۰۳

مکتب نجات بخش اسلام است، به ظواهر برخی روایات تمسک نموده و برای خداوند تبارک و تعالی صورت، دست، پا، کتف، کمر، انگشتان و .. ساخته‌اند! ابن تیمیّه، در کتاب «الفتاوی» به صراحت می نویسد:

«آنچه در قرآن و سنت ثابت شده و اجماع و اتفاق پیشینیان بر آن است حق می باشد، حال اگر از این امر لازم آید که خداوند متّصف به جسم بودن شود، اشکالی ندارد؛ زیرا لازمه حق نیز حق است.» (۱)

ابوزهره در کتاب «تاریخ المذاهب الاسلامیه» می‌نویسد:

«سلفیه (وهابیت)، تمام اوصاف خدای سبحان یا امور مربوط به وی را که در قرآن کریم یا سنت آمده، مانند محبت، غضب، دشمنی، خشنودی، فرود آمدن نزد مردم در تکه‌هایی از ابر را اثبات می‌کنند و استقرار یافتن او بر عرش و داشتن دست و صورت را ثابت می‌دانند، بدون این که این آیات را تأویل برند یا بر خلاف ظاهر آن تفسیر کنند.» (۱) همچنین ابن‌الوردی می‌گوید:

«ابن تیمیه، به جهت قول به تجسیم، زندانی شد.» (۲) نیز ابن حجر مکی هیثمی شافعی می‌گوید:

«ابن تیمیه، نسبت به ساحت مقدس خداوند جسارت کرده و در حق او ادعای جهت و جسمانیت کرده است» (۳) بنابراین، گروه وهابیت با تمسک به دیدگاه ابن تیمیه در مورد خداوند، به تجسیم معتقد بوده و برای خداوند اعضا و جوارحی چون انسان قایل

۱- تاریخ المذاهب الاسلامیه، ج ۱، ص ۲۳۵

۲- تتمه المختصر، ج ۲، ص ۳۶۳

۳- سعید ایوب، معالم الفتن، ج ۲، ص ۴۱۴؛ مجمع احیاء الثقاف .. الاسلامیه، اول، ۱۳۱۶

می باشد که به عنوان نمونه، به برخی از آنها اشاره می شود:

۱- صورت سازی برای خداوند!

بی گمان، هر مسلمانی که کمترین آشنایی با معارف و آموزه های بلند اسلامی داشته باشد، می داند توحیدی که دین مقدس اسلام به عنوان آخرین و کامل ترین دین مطرح نموده، با تشبیه و تجسیم تضاد دارد؛ اقا بزرگان وهابیت، در حالی که همه طوایف اسلامی را به

شرك متهم می کند، با استفاده از ظواهر برخی روایات مبهم، برای خداوند صورتی چون صورت انسان معتقدند. ابن تیمیه (۱) و ابن قتییم (۲) می گویند: صورت انسان شبیه به صورت خداوند است؟! آنان در این رابطه، روایتی را از ابوهریره نقل نموده اند که:

«وقتی یکی از شما با برادرش نزاع و مخاصمه می کند، از سیلی و لطمه زدن به صورت طرف نزاع خود داری نماید، زیرا خداوند آدم را مانند صورت خودش آفریده است.»؟! نقد: آیا از این مطلب استفاده نمیشود که خداوند صورتی دارد و صورت انسان را نیز چون صورت خود آفریده است؟! این روایت، گرچه در برخی

۱- ابن تیمیه، احمد بن الحلیم الحرانی؛ الجواب الصحیح، ج ۳، ص ۴۴۴، ریاض دارالعاصمه، اول، ۱۴۱۲ ق.

۲- ابن قتییم، محمد بن ابی بکر، حادی الارواح الی بلاد الاقراح، ج ۱، ص ۱۰۳، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.

منابع اهل سنت ذکر شده؛ اما باید توجه داشت که صرف وجود روایتی در منابع روایی، دلیل بر صحت آن نمی باشد، چه بسا روایاتی که در کتاب‌های روایی اهل سنت ذکر شده اما جزء اسرئلیات است و با هدف و انگیزه خاصی وارد منابع روایی آنها شده است.

بزرگان اهل سنت به این نکته توجه داشته و در کتاب‌ها

و آثارشان، از وجود چنین روایاتی خبر داده‌اند (۱) حتی ابن تیمیّه نیز از به وجود روایات اسرائیلیات، بین مجموعه‌های حدیثی اشاره نموده است. (۲) بنابراین اولاً باید هر روایتی، از جهت سند مورد کنکاش قرار گرفته و درستی آن مشخص گردد. سپس باید بررسی کرد که آن روایت، با مبانی مسلم و ضروری دین و نصّ قرآن کریم در تضاد نباشد. روشن است که اخذ به ظواهر روایت از نظر وهابیت، با مبانی و اصول اسلام منافات دارد که تا حدودی برای همه روشن است؛ اما از جهت سند، بنا به گفته علامه شرف الدین و دیگران، این حدیث از اسرائیلیات بوده و از متن

۱- البدایه و النهایه، ج ۲، ص ۱۳

۲- مجموع الفتاوی، ج ۱۱، ص ۴۵۲

ص: ۹۳

تورات گرفته شده است.

در تورات، قسمت ۲۷، اصحاب اول، سفر پیدایش آمده است: «خداوند انسان را به صورت الله خلق نمود» (۱)

۲- دستهای خدا!

اندیشه تجسیم، چنان در تار و پود رهبر فکری و هابیت ریشه دوانده که مقام و منزلت

۱- شرف الدین، ابی هریره، ص ۵۵، قم، مؤسسه انصاریان، بی تا؛ یهود فی ثوب الاسلام، ص ۷۷

خداوند را در حدّ يك انسان معمولی تنزل داده و او را همچون انسان، محتاج اعضا و جوارح پنداشته است. ابن تیمیّه در کتاب منهاج السنّه (۱)، و دیگر آثارش به صراحت تمام می گوید: خداوند دارای دو دست است که هر کدام از این دو، کار مخصوص به خودشان را انجام می دهد و به کار یکدیگر دخالت نمی کنند! وی در این رابطه، حدیثی از ابوهریره نقل می کند و آن را صحیح می داند و در کتاب «دقایق التفسیر» می گوید: «... و انه یدخل فی النار یده حتی یخرج من اراده؛ خداوند در روز قیامت، دست خود را وارد آتش جهنم می کند و هر که را بخواهد، بیرون می آورد.» (۲) همچنین ابن قیم در «صواعق

۱- منهاج السنّه، ج ۱، ص ۱۳۹؛ دره التعارض، ج ۷، ص ۲؛ الحسنه و السئیه، ص ۱۰۲؛ مجموع الفتاوی، ج ۸، ص ۹۵؛ دقایق التفسیر، ج ۲، ص ۷۱(ره)

۲- دقایق التفسیر، ج ۲، ص ۱۷۱

ص: ۹۵

المرسله» می گوید: «خداوند آسمان را با یک دست و زمین را با دست دیگرش گرفته است!»^(۱) و در جای دیگری می گوید: «خداوند سه چیز را مخصوصاً با دست خودش آفریده است، یکی آدم و دیگری جنت فردوس (و از سومی نام نبرده است).»^(۲)

نقد: این اعتقاد علاوه

۱- صواعق المرسله، ج ۱، ص ۲۷۰

۲- همان، ج ۱، ص ۲۷۱

بر این که ملازم با جسمیت و شباهت خداوند به خلق است که با توحید نمی‌سازد، دارای اشکالاتی است که وهابیت هیچ‌گاه قادر به پاسخ دادن به آنها نخواهد بود، زیرا اگر خداوند (العیاذ بالله) دارای دست‌هایی با این ویژگی‌هایی باشد که آنها بیان نموده‌اند، حتماً به آنها نیازمند می‌باشد، بنابراین نیازمندی و احتیاج خداوند را چگونه توجیه خواهد نمود؟ در حالی که او غنی بالذات است و به هیچ چیزی نیازمند و محتاج نمی‌باشد.

إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ

(۱) غزالی، یکی از دانشمندان بزرگ اهل سنت، در نقد این گونه پندارها می‌گوید:

«دست و یا عضوی با ویژگی‌هایی که در انسان وجود دارد، درباره خداوند متعال محال است و خداوند از این امور مبرا است. اگر کسی به ذهنش خطور کند که

خداوند جسمی مرکب از اعضا است، بُت پرست است؛ زیرا هر جسمی آفریده خدا است و پرستش آفریدگان کفر است و اگر بُت پرستی کفر به شمار می‌رود، بدین سبب است که بُت، مخلوق است.» (۱)

۳- پا با کفش‌های طلایی؟

توجه به ظواهر و فکر نکردن در متون روایی، سبب اعتقاد وهابیت به جسمانیت خداوند گردید که خداوند

(العیاذ بالله) دارای کتف، کمر، انگشتان و «پا» همراه با کفش‌هایی از جنس طلا می‌باشد!؟

ابن تیمیّه در «منهاج السنّه» (۱) و آثار دیگرش و ابن قیم شاگردش در «حادی الارواح» (۲) می‌نویسد: خداوند دارای پا است، به این بیان که در روز قیامت، جهنم پر نمی‌شود و مرتّب از خداوند می‌خواهد چیزی در آن بریزد. خداوند هر چه از انسان‌ها داخل جهنم می‌افکند، باز هم پر نمی‌شود و فریاد

«هل من مزید»

جهنم بلند است تا این که خداوند پایش را داخل جهنم می‌گذارد و آن‌گاه جهنم پر می‌شود و می‌گوید: «

قَطَّ قَطًّا

؛ بس

۱- منهاج السنّه، ج ۵، ص ۱۰۰؛ بیان تلبس الجهمیه، ج ۲، ص ۱۶۷؛ اجتماع الجیوش الاسلامی، ج ۱، ص ۱۰۰؛ مجموع الفتاوی، ج ۳، ص ۱۳۹؛ الفتاوی الکبری، ج ۵، ص ۶(ص)

۲- حادی الارواح، ج ۱، ص ۲۷۸؛ روضه المحیّین، ج ۱، ص ۴۲۷؛ شرح قصیده ابن قیم، ج ۱، ص ۳۱(ره)

است، بس است؟!!

همچنین در «دقایق التفسیر» نوشته است: «خداوند دارای ساق می باشد.»! و در این باره، روایتی نقل می کند که: خداوند در روز قیامت، ساق خود را نشان می دهد و تمام مردان و زنان با ایمان، در مقابل خدا به سجده می افتند (۱)!

۱- دقایق التفسیر، ج ۲، ص ۱۷۱؛ الفتاوی الکبری، ج ۵، ص ۳۰۲؛ مجموع الفتاوی، ج ۷، ص ۲۷۵؛ اجتماع الجیوش الاسلامی، ج ۱، ص ۳۴؛ الصواعق المرسله، ج ۱، ص ۲۵۲؛ حادی الارواح، ج ۱، ص ۲۱۲

ابن تیمیّه، در مقابل کسانی که گفته‌اند: «ائمہ حدیث از این روایت اعراض کرده‌اند»، به شدت مخالفت نموده و گفته است: «این که ائمہ از این گونه روایات اعراض نموده‌اند، بهتانی عظیم است.» (۱)

تقی‌الدین حصنی دمشقی، عالم بزرگ اهل سنت، متوفای ۸۲۹ ق. در کتاب «دفع الشبهه عن الرسول و الرساله» از ابن تیمیّه نقل می‌کند:

«خداوند در حالی که کفش‌هایی از طلا در پا دارد، به آسمان دنیا فرود می‌آید!!» (۲)

نقد: بهترین تعبیری که در برابر این دیدگاه می‌توان گفت، این است:

۱- دقایق التفاسیر، ج ۲، ص ۱۷۱

۲- الحصنی الدمشقی، ابوبکر بن محمد، دفع الشبهه عن الرسول و الرساله، ص ۹۹

ص: ۱۰۱

گند کفر تو جهان را گنده کرد
کفر تو دیبای دین را ژنده کرد
چارق و پاتابه لایق مر تو راست
آفتابی را چنین ها کی رواست
گر نبدی زین سخن تو حلق را
آتشی آید بسوزد خلق را
آتشی گر نامدست این دود چیست؟
جان سیاه گشته، روان مر دود چیست؟

ص: ۱۰۲

دوستی بی خرد، خود دشمنی است
حق تعالی زین چنین خدمت غنی است
شیر او نوشد که در نشو و نماست
چارق او پوشد که او محتاج پاست
با کی می گویی تو این با عم و خال
جسم و حاجت در صفات ذوالجلال

۴ کتف، کمر و انگشتان خدا!!!

ابن تیمیّه در کتاب «تلیس الجهمیه» می گوید:

«ان القلوب بین اصبعین من اصابعه و انه یضع السموات علی اصبع و الارضین علی اصبع؛

ما ایمان داریم که خداوند مقلب القلوب است و قلبها بین دو انگشتان او قرار دارد.» (۱) ابن قیم جوزی در کتاب «طریق الهجرتین» می نویسد:

«خداوند در روز قیامت، کنار بنده مؤمن قرار می گیرد و با او درگوشی حرف می زند و بنده مؤمن آن چنان به پروردگارش نزدیک می شود که با خدا پهلو به پهلو قرار می گیرد. سپس خداوند کتف خودش را بر او می گذارد

ص: ۱۰۳

و مشغول صحبت می گردند. خداوند از بنده اش می پرسد: به یاد داری فلان گناه را مرتکب شدی؟ او می گوید: آری آری و سپس به تمام گناهانش اعتراف می کند.» (۱)

ابن تیمیّه، خدای سبحان را همچون انسانها، دارای کمر می داند و می گوید: «وقتی خداوند رحم (قربت) را آفرید، رحم بلند شد و کمر خدا را محکم گرفت.» (۲)

۱- طریق الهجرتین، ص ۳۷۳

۲- مجموع الفتاوی، ج ۱۴، ص ۳۲

نقد: بدیهی است این گونه سخنان، بدیهی الفساد است و نیاز به هیچ نقد و تحلیل علمی ندارد، زیرا کسی که حتی کمترین معلوماتی به آموزه‌ها و معارف بلند اسلامی داشته باشد، می‌داند روح اسلام، با چنین مطالبی سازگاری ندارد. آیا توحیدی که پیامبر اعظم حضرت محمد(ص) به بشریت معرفی نمود و در راه استقرار آن تلاش‌ها و از خودگذشتگی‌های فراوان از سوی آن حضرت و اهل بیت: و اصحابش صورت گرفت، این است که گفته شود: خداوند دارای کتف، کمر، انگشت و ... می‌باشد؟

به هر حال توحیدی که وهابیت آن را ترویج می‌کند، همین است که ذکر شد.

البته این دیدگاه- که در اصطلاح به آن «تشبیه» می‌گویند- با مبانی بلند

اسلام در تضاد است. آیات بسیاری از قرآن کریم، به طور صریح مسأله تشبیه را رد می‌کند که برخی آن‌ها عبارت است از:

(لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ) (۱)

(وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ)؛

و هیچ کس مانند او نیست.

(فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) (۲)؛ پس، برای خدا امثال (و شبیه‌ها) قائل نشوید! خدا

۱- شورا: ۱۱

۲- نحل: ۷۴

می‌داند، و شما نمی‌دانید.

مفاد این آیات، نفی هر گونه تشبیه از خدا است.

مولای موحدان امام علی (ع) می‌فرماید:

«ما وَّحْدَهُ مِنْ كَيْفِهِ، وَ لَا حَقِيقَتَهُ اصْصَابَ مِنْ مِثْلِهِ، وَ لَا اَيَّاهُ عَنِّي مِنْ شَبْهَةٍ، وَ لَا صَمْدَهُ مِنْ اِشَارِ اِلَيْهِ وَ تَوْهَمَهُ ...» (۱)

کسی که کیفیتی برای خدا قایل شد، یگانگی او را انکار کرده و آن کس که همانندی برای او قرار داد، به حقیقت خدا نرسیده است. کسی که خدا را به چیزی تشبیه کرد، به مقصد نرسید؛ کسی که به او اشاره کند یا در وهم آورد، خدا را بی نیاز ندانسته است.

۵ تعجب و خنده خداوند!

وهابیان پس از آن که برای خداوند متعال اعضا و جوارح مانند دست، پا، کتف و صورت ساختند، او را همچون یک انسان عادی - که حالات گوناگون بر وی عارض می‌گردد - معرفی نموده‌اند.

آنان می‌گویند: «خداوند

ص: ۱۰۷

از حال دو نفر، خنده‌اش می‌گیرد و آن در جایی است که شخصی، دیگری را بکشد و هر دو وارد بهشت گردند؛ یعنی خداوند به خاطر این که قاتل و مقتول هر دو داخل بهشت می‌شوند، می‌خندد. (۱)

همچنین در مورد آخرین کسی که وارد بهشت می‌شود می‌گوید:

۱- الجواب الصحيح، ج ۳، ص ۴۴۴ و حادی الارواح الی بلاد الاقراح، ج ۱، ص ۱۰۳

«روز قیامت، شخصی از خداوند چیزی می‌خواهد و خدا به او عطا می‌کند و از او تعهد می‌گیرد دیگر چیزی از او نخواهند، لکن او بر تعهدش عمل نمی‌کند و دوباره از خداوند چیزی می‌خواهد تا این که به درب بهشت نزدیک می‌شود، همین که صدای اهل بهشت را می‌شنود عرضه می‌دارد: خدایا من را وارد بهشت گردان.

خداوند می‌گوید: ای پسر آدم! چیست که تو را راضی کند. اگر دو برابر دنیا را به تو بدهم، راضی می‌شوی؟ او می‌گوید: خدایا، تو که خدای عالمیانی من را مسخره می‌کنی؟ اینجاست که خداوند می‌خندد و می‌گوید: من تو را استهزا نمی‌کنم!؟ (۱) نقد: اولاً این تعبیرها نسبت

۱- حادی الارواح، ج ۱، ص ۲۷۶؛ توضیح المقاصد و تصحیح القواعد، ج ۱، ص ۲۲۰ و ۲۳۸ و ۴۷۳؛ جلوه افهام، ص ۴۰۱

به خداوند، مستلزم آن است که خداوند از وقایع و حوادث خارجی منفعل و متأثر گردد که قطعاً چنین امری در ساحت ربوبی او راه ندارد؛ یعنی محال است امر تازه‌ای برای او یافت شود که پیش از آن نداشته است. آیا صحیح است این تعبیرها را درباره خداوند، به معنای ظاهری آن معتقد باشیم؟ آیا اگر خداوند برای

رساندن يك معنا از كنايه استفادهميكنند، چنانكه در زبان عرب مرسوم است، بايد آن را همان معنای ظاهري كه در انسان به كار برده ميشود دانست؟

آيا اين عقیده، جز اثبات جسمائيت برای خداوند، می تواند معنای ديگري داشته باشد؟
آيا آیات ديگر مانند:

لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ

(و دلایل عقلی كه جسم بودن را از خداوند منتفی می داند؛ ما را به معنای كنایی راهنمایی نميكنند؟ چنان كه اهل بيت پیامبر: كه از همه صحابه به حقایق قرآن داناترند، بيان فرموده اند.

ممکن است سؤال شود: اگر ذات خداوند پیراسته از چنین حالاتی است، چرا خداوند در قرآن مجید با برخی از این صفات، چون خشم و غضب و

نسیان، توصیف شده است؟

در پاسخ باید گفت: مقصود واقعی از این آیات، معنی کنایی آنها است و علت این که این الفاظ درباره خداوند به کار می‌رود این است که ذات او اگرچه از این حالات و دگرگونی‌ها پیراسته است، امّا آثار آنها- که کیفر و پاداش است- از ساحت او دور نیست. به عبارت دیگر مقصود از خشم خدا بر افراد

کافر جز همان اثر خشم که مؤاخذه و کیفر باشد، چیز دیگری نیست.

مثل همین سخن را می‌توان در باره رضای خدا نیز گفت که مقصود از رضایت در باره فردی، جز پاداش نیک، چیز دیگری نیست و منظور از این که خداوند از بندگان خود راضی است، این است که چون آنان به دستورهای الهی گوش فرا می‌داده‌اند، همگی پاداش خواهد داشت.

امام جعفر صادق در این باره می‌فرماید:

«غَضِبَ اللَّهُ عِقَابُهُ وَ رِضَاةُ ثَوَابُهُ (۱)؛ خشم خدا کیفرهای او و خشنودی او پاداش اوست.

از لوازم دیگر آن، تغییر و احتیاج است که از صفات ذاتی ممکن می‌باشد نه از صفات خداوند که خالق همه چیز و همه کس می‌باشد.

افزون بر آنچه گذشت، تعجب از چیزی حاصل می‌شود که نسبت به آن جهل وجود داشته باشد و سپس آشکار گردد، پس آیا خداوند در ابتدا، نسبت به اموری که موجب تعجب و خنده او می‌شود (العیاذ بالله) جاهل بوده است؟

نتیجه

آنچه ذکر گردید، دیدگاه بزرگان وهابیت همچون ابن تیمیّه، ابن قیم، محمد بن

عبدالوهاب و دیگر سران وهابیت درباره یکی از اساسیترین اصول اساسی اسلام (توحید نظری) بود که از معتبرترین کتاب‌های اعتقادی آنان ارایه گردید.

البته ما از روایات مورد قبول آنان در این موضوع استفاده نکردیم تا اشکال شود روایات، مشکل سندی و دلالی دارد.

علت اساسی انحراف وهابیت از توحید ناب اسلامی، دوری و فاصله گرفتن از اهل بیت پیامبر(ص) است.

پیامبر اسلام(ص) بنابر روایات معتبر و مورد قبول شیعه و اهل سنت، به ویژه روایت «ثقلین»، اهل بیت: را در کنار قرآن، مرجع

مسلمانان معرفی نموده است:

«أني قد تركت فيكم ثقلين، أحدهما أكبر الآخر: كتاب الله عز وجلّ حبلٌ ممدود من السماء الى الأرض، وعترتي اهل بيتي، ألا

أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ؛

من در میان شما دو چیز گرانمایه و پر ارزش، به یادگار می‌نهم که یکی از آن دو، بزرگ‌تر از دیگری است: کتاب خداوند- عَزَّوَجَلَّ- که ریسمانی کشیده شده از آسمان به زمین است و عترت خود که همان اهل بیت من می‌باشند. آگاه باشید که این دو، هرگز از هم جدایی نپذیرند تا آن که کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. (۱)

دوری از مکتب اهل‌بیت: سبب شد که وهابیت در مورد خداوند متعال به «تشبیه» بگردند، چه این که برخی از فرقه‌های دیگر، به «تعطیل شناخت» روی آوردند.

وهابیت - همانگونه که

ذکر شد- خدای سبحان را بدون لحاظ تنزیه، در حدّ ممکنات تنزل داده، می گوید:

«نه تنها ذات و صفات ذاتی خدا قابل شناخت حصولی و حضوری است بلکه می توان خداوند را با همین چشم ظاهری دید!»
آنان با تمسّیک به آیات متشابه قرآن، به این دام خطرناک گرفتار شدند، تا جایی که برای خدای سبحان، اعضا و جوارح مادی معتقد

شدند. (۱) پیروان مذهب تعطیل نیز به سبب دوری از مکتب اهل بیت: هر گونه معرفتی را نسبت به خدای سبحان مسدود می دانند و گروهی از آنان با تمسک به آیه)

لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ

(۲)، در تنزیه مبالغه کرده، می گویند: اطلاق واژه «شیء» بر خدای سبحان جایز نیست و اطلاق اوصاف کمال مانند علم، قدرت و حیات نیز بر خداوند روا نیست، چون موجب اثبات مثل برای اوست.

این گروه، گرچه به تنزیه ذات حق شهرت یافته اند، لیکن تنزیه آنان نیز آمیخته با تشبیه است. پس مذهب اعتزال نه از گزند تعطیل منزّه و نه از آسیب تشبیه مصون است.

توحید از دیدگاه مکتب اهل بیت:

۱- همان

۲- سوره شوری، آیه ۱۱

شیعه، به پیروی از امامان معصوم، خدای متعال را از تمام اوصاف و ویژگی جسمانی و ممکنات پاک و منزّه می داند و می گوید: هیچ چیزی مانند خداوند نیست. او دارای حدود و نهایت نیست و با حواس قابل درک نیست. چیزی بر او احاطه ندارد بلکه او بر همه چیز احاطه دارد.

اما صفاتی همچون استوای بر عرش، ید، وجه، و ... که در

ص: ۱۲۰

برخی از آیات ذکر شده، به حکم برهان عقلی و دلایل ادبی، به صورت کنایی استعمال شده است. (۱) مرحوم صدوق در این باره می گوید:

«اعتقادنا فی العرش أنه جملة جميع الخلق، قال الشيخ المفيد العرش فی اللّغه هو الملك، فعرش الله تعالى هو ملكه و استواله علی العرش هو استیلاؤه علی الملك (۲)؛

عقیده ما درباره عرش، عبارت است از خلاصه تمام آفرینش، چنان که شیخ مفید گفته است عرش در لغت، به معنای سلطنت و استوا به معنای استیلا و سلطه بر عالم ملک است. (۳) درباره تأیید مذهب حق و ابطال مذهب «تشبیه» و «تعطیل»، روایات فراوان و دقیقی از ائمه: وارد شده که برای نمونه، به برخی از آنها اشاره می شود:

۱- ر. ک: اوائل المقالات، ص ۵۶ و شرح تجوید ص ۲۲۶

۲- تصحیح الاعتقاد، ص ۵۶ و شرح تجوید ص ۲۲۶

۳- دیدهها و دریافتهها، حسین رجبی، ص ۲۲۲

ص: ۱۲۱

(ره) - درباره ید و دست، محمد بن مسلم می گوید:

از امام باقر(ع)، معنای آیه)

قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي (۱)

؛ ای ابلیس چه چیز موجب شد تا از سجده بر چیزی که با قدرت خود آفریدم امتناع ورزیدی؟ را پرسیدم، فرمود: دست در کلام

عرب، به معنای قدرت، توان و نعمت است؛ چنان که در آیه)

... وَ اذْكُرْ

۱- سوره ص، آیه ۷۵

ص: ۱۲۲

عَبَدْنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ (۱)

و آیه)

و السَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدِي (۲)

به معنای توانایی است. (۳)

۲- درباره رفت و آمد خدا، حسن بن فضال می گوید: از امام علی بن موسی الرضا(ع) معنای آیه)

وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا (۴)

را پرسیدم. فرمود: «خداوند بزرگ بالاتر و پاک تر از توصیف به رفتن و آمدن است بلکه مقصود آن است که امر و دستور

پروردگار می آید، در حالی که فرشتگان صف بسته اند». (۵) ۳- در تفسیر وجه، ابو حمزه می گوید: از امام باقر(ع) درباره آیه)

... كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ (۶)

۱- همان، آیه ۱۷

۲- سوره ذاریات، آیه ۴۷

۳- (و آسمان را به قدرت خود بنا ساختیم.)، توحید، ص ۳۰ (ره) و ۱۵۳، باب تفسیر قول الله عزوجل (قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ ...)

۴- سوره فجر، آیه ۲۲

۵- توحید صدوق، ص ۱۵۳

۶- سوره قصص، آیه ۸۸

«هر چیزی نابود می‌شود جز وجه خدا و خداوند بزرگتر از آن است که به صورت توصیف شود، بلکه معنای آیه این است که «کل شیء هالک الا دینه و الوجه الذی یوتی منه؛ هر چیزی نابود می‌شود جز دین او و صورت آنچه آورده می‌شود از آن دین.» همچنین در برخی روایات آمده است که همه چیز نابود می‌شود جز راه حقی که برگزیده

است. (۱) در مورد تفسیر آیه)

كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّ حُجُوبُونَ (۲)

حسین بن فضال می گوید: از امام علی بن موسی الرضا(ع) پرسیدم، فرمود:

«ان الله تبارك و تعالی لا یوصف بمكان یحل فیہ فیحجب عنه فیہ عبادہ ولکنه یعنی انهم عن ثواب ربهم لمحجوبون» (۳)
خداوند بزرگ توصیف نمی شود به مکانی که در او جای گیرد و بندگانش از او محجوب باشند، بلکه مقصود آیه این است که گروهی از بندگان در روز قیامت، از ثواب پروردگار محجوب خواهند بود.
بنابراین خداوند از قرار گرفتن در مکان منزّه است، زیرا مکان، محدود به حدود چهار گانه است و اگر خداوند مکان داشته باشد، لازمه آن این است که او احاطه شده در مکان باشد، در صورتی که طبق فرمایش امام صادق(ع):

۱- توحید صدوق، ص ۱۴۹

۲- سوره مطفین، آیه ۱۵

۳- عیون اخبار رضا، ج ۱، ص ۱۲۶

ص: ۱۲۵

«هو بكل شيء محيط بالاشراف و الاحاطه و القدره لا يعزب عنه مثقال ذره في السموات و لا في الارض و لا اصغر من ذلك و لا اكبر بالاحاطه و العلم لا بالذات» (۱)؛
و بر هر چیزی احاطه و قدرت دار هیچ ذره ای از احاطه خدا در آسمانها و زمین پنهان نمی ماند و این احاطه علمی است نه ذاتی.
خداوند نه جسم دارد و نه صورت.

۱- همان ص ۱۲۵

امام صادق (ع) به علی بن حمزه فرمود:

«سبحان من لا يعلم أحد كيف هو الا هو ليس كمثل شىء و هو السميع البصير لا يحدُّ و لا يحسُّ و لا يجسُّ و لا يمسُّ، و لا تُدرِكُه الحواس و لا يحيطُ به شىء لا جسم و لا صورة

؛ (۱) منزّه است کسی که هیچ کس نمی‌داند چگونه است جز خود او، او مانندی ندارد، شنوا و بیناست، محدود و محسوس نیست، قابل لمس نیست و حواس او را درک نمی‌کنند. چیزی به او احاطه نمی‌یابد و او نه جسم دارد و نه صورت و ...»

محمد بن مسلم می‌گوید: از امام باقر (ع) پرسیدم: برخی روایت می‌کنند خداوند متعال آدم را مثل صورت خودش آفریده؟ فرمود:

«هی صورۀ محدثۀ مخلوقۀ اصطفاه الله و اختارها على سائر الصور المختلفۀ فأضافها الى نفسه كما أضاف الكعبۀ الى نفسه و الروح

الى نفسه فقال بيتى و قال: «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي» (۲)؛

آن صورت پدید آمده و آفریده شده

۱- همان ص ۹۸

۲- همان ص ۱۰۲

است که خداوند آن را بر دیگر صورت‌های آفریده شده برگزید و با نسبت دادن به خود، آن را شرافت بخشید، چنان که کعبه و روح دمیده شده در آدم را به ذات خود نسبت داده است.

امام رضا(ع) می فرماید:

«لنّاس فی التوحید ثلاثه مذاهب: نفی و تشبیه و اثبات بغير تشبیه؛ فمذهب النفی لا یجوز و مذهب التشبیه لا یجوز، لان الله تبارک و تعالی لا یشبه شیء و السبیل فی

مردم در توحید، سه گروه‌اند: تعطیل، تشبیه و اثبات اوصاف بدون تشبیه؛ مذهب تعطیل و تشبیه هر دو نارواست. (و در ردّ مذهب تشبیه می فرماید) زیرا خداوند به هیچ نمی ماند، راه حق همان مذهب سوم است؛ یعنی اثبات صفات بدون تشبیه.» (۲)

۱- توحید صدوق ص ۱۰۷

۲- گفتنی است قسم سوم نیز خود دو قسم می شود: گاهی از جمع بین تشبیه و تنزیه، ترکیب اراده می شود و گاهی هماهنگی هر یک با دیگری به نحو بساطت مراد است.

حضرت عبدالعظیم حسنی (ع) بر امام دهم، حضرت علی بن محمد، هادی (ع) وارد شد و به ایشان گفت:
می‌خواهم دین خود را بر شما عرضه کنم، اگر مورد رضایت خداست، برای همیشه بر آن ثابت قدم باشم. امام اجازه فرمود. گفت:

«أني أقول إنَّ الله تبارك و تعالی واحد لیس كمثلہ شیء خارج عن الحدین حدَّ الابطال و حدَّ التشبيه و أنه لیس بجسم و لا صورة و لا عرض و لا جوهر، بل هو مجسّم الاجسام، و مصوّر الصّور و خالق الاعراض و الجواهر...؛ من معتقدم خدای سبحان یکی است و مانند او هیچ چیزی نیست. او خارج از دو حدّ افراط و تفریط است. - افراط یعنی تشبیه بدون تنزیه و تفریط یعنی تنزیه صرف که همان تعطیل است - او جسم و صورت نیست، از جوهر و عرض منزّه است بلکه او جسم و صورت را می آفریند و خالق جوهر و عرض است....

پس از این سخنان، امام هادی(ع) اعتقادات وی را تایید کرد و فرمود:

«يا أبا القاسم هذا و الله دين الله الذي ارتضاه لعباده فاثبت عليه» (۱)

امام جعفر بن محمد، صادق(ع)، در ردّ تشبیه، تعطیل و ترسیم چهره حق فرمود:

«ان المذهب الصحيح في التوحيد ما نزل به القرآن من صفات الله عزوجل، فانف عن الله البطلان و التشبيه، فلا نفی و لا تشبیه، هو الله الثابت

مذهب حق در توحید همان است که در قرآن از صفات عزوجل آمده است. پس تعطیل و تشبیه را از خدا نفی کن.»

سپس آن حضرت در مقام توضیح فرمود:

«خداوند جسم نیست، صورت و محسوس نیست، حس نمی‌شود، عقول نمی‌توانند او را ادراک کنند، گذشت روزگاران از او نمی‌

کاهد، زمان او را تغییر نمی‌دهد، او بدون عضو، بصیر و سمیع است.»

حضرت علی(ع) خدای سبحان را چنین وصف می‌کند:

«مَا وَحَدَهُ مِنْ كَيْفِهِ وَلَا حَقِيقَتَهُ أَصَابَ مَنْ مَثَلَهُ وَلَا إِيَّاهُ عَنَى مَنْ شَبَّهَهُ وَلَا صَمَدَهُ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَ تَوَهَّمَهُ كُلُّ مَعْرُوفٍ بِنَفْسِهِ مَصْنُوعٌ وَ كُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُومٌ فَاعْتَلَّ لَا بِاضْطِرَابِ آلِهِ مُقَدَّرٌ لَا بِجَوْلِ فِكْرِهِ غَنَى لَا بِاسْتِفَادَةٍ لَا تَصِيحْبُهُ الْأَوْقَاتُ وَلَا تَرْفِئُهُ الْأَدْوَاتُ سَبَقَ الْأَوْقَاتُ كُونَهُ وَالْعَدَمُ وَجُودُهُ وَ ... (۱)

به توحید نرسیده کسی که برای او کیفیت قایل شود- چون تکلیف داشتن، مستلزم تشبیه و ثنویت است و با توحید منافات دارد- و کسی که برای او مثال قرار دهد، به حقیقت او پی نبرده است- چون در قرآن درباره توحید آمده است: (لیس کمثله شیء

(۲)؛ پس برای خدا تمثیل نمودن به خطا رفتن و به غیر او رسیدن است- و هر کس خداوند را شبیه چیزی بداند، به مقصد نرسیده است- اگر به گونه‌ای خدا را وصف کند که تشبیه لازم آید، مخلوق، او را قصد کرده است، نه خود او را، چون او شبیه هیچ چیزی نیست؛ لذا مبتلای به تشبیه در مسیر معرفت خدا حرکت نکرده و مقصد را گم کرده است- و آن کس که به او اشاره کند یا بخواهد او را در وهم و اندیشه خود آورد، او را قصد نکرده است.

موجودی که کنه ذات او شناخته شود، مصنوع و مخلوق است- و خدا قابل اکتناهی نیست- و چیزی معلول است که قیام او به دیگری باشد، نه علت آفرینش که به خود

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶

۲- سوره شوری، آیه ۱۱

قائم است. خدا آن گونه فاعل و به وجود آوردنده امور عالم است که هرگز نیازمند وسیله نیست- بلکه چون اراده کند چیزی را بیافریند، آن چیز فوری از علم به عین تنزل می کند و در خارج محقق می شود: (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) (۱)؛ اندازه گیرنده‌ای که هرگز به جولان فکر نیاز ندارد. او شب و روز را مقدر کرده، خورشید و ماه به تقدیر اوست، تقدیر و قدر همه عالم به دست اوست، لیکن هیچ یک از این‌ها با ابزار فکر و اموری مانند آن نیست- غنی است، اما نه به نحو غنای نسبی و بالعرض مانند موجودات دیگر که بر اثر

تحصیل چیزی که نیاز آن‌ها را بر طرف کرد غنی می‌شوند، او غنی است بدون آن که آن را تحصیل کرده باشد- همان گونه که فقر از صفات سلبی خداست، استغناء، یعنی داشتن چیزی که با آن فقر برطرف شود، نیز از اوصاف سلبی اوست، بلکه غنا و بی‌نیاز بالعرض یا بالتبع نیز از ساحت قدس ربوبی به دور است.

اتّصاف خدای سبحان به غنا، از سنخ تشبیه و تنزیه است، زیرا وقتی گفتیم خداوند غنی است، تشبیه حاصل شده و آنگاه که او را متّصف به عدم نیازمندی به تحصیل کردیم، تنزیه پدید می‌آید.- نه زمان یار و همنشین او و نه ابزار و وسایل با او قرین است. جمله‌های بعدی این خطبه نیز، در وصف خدای سبحان است که همگی، نشان دهنده اوج معرفت توحیدی است، بدون افراط و تفریط و بدون تشبیه مطلق و تنزیه محض.

از امام صادق(ع) درباره عرش و کرسی سؤال شد که آن‌ها چیستند؟ امام صادق(ع) در پاسخ فرمود: عرش در یک وجه، تمام خلق و کرسی ظرف آن می‌باشد و در وجه دیگر عرش، همان علمی است که خداوند پیامبران و

حجّت‌های خود را بر آن آگاه ساخته و کرسی، همان علمی است که خداوند هیچ‌یک از پیامبران و حجّت‌های خود را بر آن آگاه نکرده است. (۱)

۱- عن الصادق(ع) أنّه سئل عن العرش و الكرسي ما هما فقال: العرش في وجه هو جملة الخلق و الكرسي وعاؤه و في وجه آخر العرش هو العلم الذي أطلع الله عليه الانبياء و رسله و حججه و الكرسي هو العلم الذي لم يطلع عليه احدٌ من انبياء و رسله و حججه.(فيض كاشاني، الصافي، ج ۱، ص ۲۶۰)

بر اساس آموزه‌های مکتب اهل بیت: عالمان و متکلمان شیعه، از تشبیه و تعطیل در تبیین توحید، مصون مانده‌اند.

عالم ربّانی، ابوجعفر محمّد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی فقیه، در تبیین اعتقاد شیعه امامیه می‌فرماید:

«اعتقاد ما در توحید این است که خدای تعالی یکی است، و هیچ چیزی مثل او نیست، قدیم است و همیشه شنوا و بینا و دانا و درست کار و زنده و به امر خلاق قیام کننده و غالب و پاک از تمام معایب و توانا و صاحب غنا بوده و خواهد بود؛ نه موصوف به جوهر می‌شود و نه به جسم و نه صورت و نه عرض و نه خطّ و سطح و سنگینی و سبکی و قرار و حرکت و مکان و زمان و برتر است از همه صفت‌های آفریدگان و بیرون است از هر دو حدّ، حدّ ابطال و نیستی و حدّ تشبیه و مانند داشتن، و حق تعالی چیزی است نه مثل سایر چیزها و او یگانه است، جوف ندارد، فرزند نیاورده که وارثش شود، زاده نگردیده که دیگری شریک ملکش باشد، واحدی کفو او نبوده، نه او را مقابلی است و نه شبیه‌ای، و نه جفتی و نه مثلی، و نه نظیری و نه شریکی.

نمی‌یابد او را چشم‌ها و وهم‌ها. و او می‌یابد آنها را، و او را خواب نمی‌گیرد و او صاحب لطف و لطافت و

آگاهی است، خالق همه چیز است، نیست خداوندی مگر او، مخصوص او است آفرینش و فرمان، تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ.» (۱)

۱- اعتقادات شیخ صدوق/، ترجمه حسنی، ص ۱۶، باب دوم در صفات ذات و افعال.

عبادت خدا یا توحید عملی در مسلک وهابیت

اشاره

آنچه تا کنون مورد بحث و بررسی قرار گرفت، مربوط به «توحید نظری وهابیت» بود اما این بخش، درباره «توحید عملی وهابیت» است.

مقصود از توحید عملی، رفتار موخّیدانه است. به این معنی که انسان در برخورد با خداوند متعال، به گونه‌ای عمل کند که مقتضای باور و

ص: ۱۳۹

اندیشه او است. (۱) یکی از جلوه‌های توحید عملی، «توحید در عبادت» است. در این جا، سخن از اعتقاد خاصی نیست بلکه مقصود آن است که انسان، عمل خاصی مانند نماز، روزه و دیگر اعمال عبادی را بر اساس اعتقادات توحیدی خود و هماهنگ با آنها انجام دهد،

۱- المیزان ج ۳ ص ۲۴۷

یعنی تنها خدای یگانه را پرستد و از پرستش چیزهای دیگر خودداری ورزد.

جایگاه توحید عبادی

«توحید در عبادت»، اصل مشترک همه ادیان توحیدی و آسمانی است. در حقیقت هدف نهایی از بعثت پیامبران الهی، تذکر و یادآوری این اصل بوده است، بنابراین بیش از هر چیز دیگر درباره آن سرمایه گذاری کرده اند. قرآن کریم می فرماید:

(وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ) (۱)؛ در میان هر امتی، پیامبری را برانگیختم تا به مردم بگوید خدا را پرستید و از پرستش طاغوت دوری گزینید.

همچنین می فرماید:

(قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ

ص: ۱۴۱

بَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا) (۱)

؛ بگو: ای اهل کتاب، بیاید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است که جز خدای یگانه را نپرستیم و چیزی شریک او قرار ندهیم.

از جمله جهات اهمیت و امتیاز این بخش از توحید عملی بر توحید نظری (توحید ذاتی، صفاتی و افعالی) این است که در توحید عبادی گفته می‌شود: غیر از خدا هیچ کس معبود

۱- آل عمران: ۶۴

نیست، چه به نحو استقلال و چه به نحو مظهریت؛ همه مسلمانان هر روز در نماز، چندین بار می گویند: (إِيَّاكَ نَعْبُدُ) (۱)؛ تنها تو را می پرستیم و غیر خدا، هر چیز و هر کس باشد، جز وظیفه بندگی سمتی ندارد. در توحید نظری این چنین نیست بلکه اوصاف و افعالی مانند علم، حیات، قدرت، خالقیت و مالکیت به غیر خدا نیز اسناد داده می شود، گر چه در تحلیل نهایی، این اوصاف و افعال از خداوند است و دیگران، به عنوان مظهر علم و حیات و امثال آن می باشد ولی در مورد عبادت حتی به عنوان مظهریت هم برای دیگران سهمی نیست یعنی هیچ موجودی، کوچک ترین صلاحیت و شایستگی ندارد تا بتوان آن را به

ص: ۱۴۳

عنوان معبود تلقی نمود. (۱)

وهابیت و توحید عبادی

متأسفانه فرقه وهابیت، در این موضوع اساسی با همه مسلمانان به مخالفت برخاسته و دایره عبادت را گسترش داده‌اند تا جایی که بسیاری از اعمالی که در نظر عموم مسلمانان جایز، بلکه مستحب و پسندیده به شمار می‌آید،

۱- توحید در قرآن، ص ۵۱۶

حرام و موجب شرک می دانند.

عبادت از نگاه وهابیت عبارت است از:

«من قصد فی مخلوق لجلب منفعه او دفع مضره فقد اتخذها لها؛

هر کس غیر خدا را برای جلب منفعت و دفع مفسده قصد کند، او را عبادت کرده است.

محمد ابن عبدالوهاب می گوید: در صدر اسلام از «اله» قصد دعا، نذر، ذبح، و غیر این ها را می فهمیدند، نه معنای خالقیت، رازقیت،

مدبر و ... از سویی دیگر می گوید:

«هر عقیده یا گفتار یا عملی که ثابت شود از جانب شارع مأمور به یا مورد پسند است، همچنین هر چیزی که نهی یا مذمت آن از

سوی شارع ثابت شود، عبادت به شمار می آید.» (۱)

در کتاب های وهابیان، به پیروی از بنیان گذار این مکتب، از دو نوع توحید نام برده شده است: «توحید ربوبی» و «توحید الوهی».

توحید نخست را به «توحید

در خالقیت و توحید دوم را به «توحید در عبادت» و «پرستش» تفسیر می‌کنند، و یادآور می‌شوند که: همه فرق‌های اسلامی، توحید در خالقیت را پذیرفته و به خالق‌ی جز خدا قائل نیستند ولی در الوهیت، گرفتار شرک شده‌اند، زیرا کارهای آنان مانند توسل به پیامبران و صالحان و یا استغاثه و استمداد از آنان و یا طلب شفاعت از پیامبران،

پرستش پیامبران است و از این جهت، با مشرکان عصر رسالت یکسان و همگام هستند و اگر توحید در ربوبیت برای نجات از عذاب کافی بود، همه مشرکان عصر رسالت اهل نجات بودند. (۱) زیرا آنها همه مراتب توحید ذاتی و صفاتی چون توحید در خالقیت، ربوبیت و ... را قبول داشتند و آنچه پیامبر اسلام از آنها میخواست، توحید در عبادت بود. (۲) نقد: در ردّ این دیدگاه، ابتدا به طور اجمال باید گفت:

اولاً: هیچ دلیلی وجود ندارد که واسطه قرار دادن انبیا و اولیا الهی عبادت باشد، زیرا عبادت در لغت، به معنای نهایت خضوع و تذلل

۱- فتح المجید، عبدالرحمان بن حسن بن محمد بن عبدالوهاب(م: ۱۲۸۵)، ص ۲(ره) و ۲۰

۲- کشف الشبهات، ص ۲

ص: ۱۴۷

است (۱) و در اصطلاح شرع و متشرع، به معنای پرستش موجودی است که به عنوان خالق یا مدبّر جهان و مؤثر در سرنوشت انسان، شناخته می‌شود. (۲) ثانیاً: اگر توسل به انبیا و اولیا عبادت باشد، نباید بین حیات و مرگ آنان تفاوت و

۱- مجمع البحرین، ج ۳، ص ۹۲

۲- کلام تطبیقی، ص ۱۰۲

فرقی وجود میداشت و باید در هر دو صورت، عبادت محسوب می‌گردید، در حالی که بزرگان اهل سنت، توسل در حال حیات را قبول دارند و آن را مشروع و مخالف با توحید نمی‌دانند. (به زودی به مواردی از آنها اشاره خواهد شد.)

تمام سخن وهابیت این است که مسلمانان نباید مظاهر و نشانهایی که حکایت از توجه، احترام، تعظیم و غیر آن دارد را برای غیر خدا انجام دهند، همچون ساخت بارگاه برای قبور، روشنکردن چراغ در آنجا، نماز خواندن و تبرک جستن نزد قبور؛ زیرا به اعتقاد آنان این موارد یا شرک یا منتهی به شرک و یا بدعت است.

اساس حرف آنان همین نکته است که می‌گویند: مردگان، حتی پیامبر اسلام (ص) پس از مرگ،

هیچ گونه تأثیر، سود و زیانی ندارند، بدین جهت نباید از آنان چیزی درخواست نمود و طلب شفاعت کرد. بر این اساس، اصول و پایه افکار و هابیت عبارت است از:

۱- توسل به اولیای الهی شرک است؛

۲- تبرک به آثار اولیای الهی شرک است؛

۴- عجز و قدرت، مرز توحید و شرک است؛

- ۵- اعتقاد به سلطه غیبی برای غیر خدا شرک است؛
۶- درخواست کارهای خارق‌العاده، موجب شرک است؛
(ع)- درخواست شفاعت از غیر خدا شرک است؛
۸- دعوت و ندای انسان‌های صالح، پرستش آن‌ها است.

توسل به اولیاء

یکی از مسائلی که وهابیت آن را در تضاد با توحید در عبادت و شرک می‌دانند، توسل به اولیا و انبیا است. یعنی اگر کسی برای درخواست حاجت از خداوند، آنان را واسطه قرار دهد، از دیدگاه وهابیه‌ها مشرک است. آنان حتی هر نوع حرکت و سکون اهلتوحید را- که به منظور احترام به انبیا و اولیا انجام می‌گیرد،

شرك ميخوانند. بارزترين شاهد بر اين مدّعا، برخورد تند و خشن ماموران وهابی با زائران حرمين شريفين ميباشد. از محمد بن عبدالوهاب در كتاب «التوحيد» نقل شده كه پس از ذكر آيه شريفه (أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ ...) (۱) گفته است: اين آيه، ردّ

۱- اسراء: ۵۷. «كسانی را كه آنان می خوانند، خودشان وسیله ای (برای تقرب) به پروردگارشان می جویند.»

بر مشرکانی است که افراد صالح را می‌خوانند. در این آیه بیان شده که این، شرک بزرگتر است. (۱) نیز صنعانی در کتاب «تطهیر الاعتقاد» گفته است:

«من توّسل بمخلوق فقد اشرك مع الله غيره و اعتقد ما لا يحلّ اعتقاده كما اعتقد المشركون في الاوثان (۲)؛ کسی که توّسل جوید به مخلوقی، با خدا غیر او را شریک قرار داده است و اعتقاد پیدا کرده است چیزی را که حلال نیست، همانگونه که مشرکین در مورد بتها اعتقاد داشتند.»

همچنین ابن تیمیّه میگوید:

از جمله عبادتها دعا است، پس هر کس آفریدگان خدا؛ چه مردگان و چه زندگان را بخواند و از آنان فریادرسی بخواهد؛ در دین بدعت گذاشته و به پروردگار جهانیان شرک ورزیده و جز راه مؤمنان را پیروی کرده است و هر کس خدا را به (واسطه) آفریدگانش بخواند، یا او را به آفریدگانش سوگند دهد؛

۱- التوحید، محمد ابن عبدالوهاب، ص ۲۵. «آیه الاسراء بین فيها الردّ علی المشرکین الذین يدعون الصالحین ففیها بیان أنّ هذا هو شرک، الشرک الاکبر.»

۲- کشف الارتیاب، ص ۲۵۱

در دین بدعتی گذاشته که خداوند هیچگونه اجازه و فرمانی برای آنان نداده است. (۱)
نقد: توسل در لغت عبارت است از انجام دادن عملی تا موجب نزدیکی به خدا گردد (۲) و در اصطلاح عبارت است از اینکه بنده

۱- قاعده جلیله فی التوسل و الوسیله، احمد بن عبد الحلیم بن تیمیة الحزانی، أبو العباس، المکتب الإسلامی - بیروت - ۳۹۰ (ره) -
۱۹۷۰، تحقیق: زهیر الشاویش، ص ۷۸

۲- العین، ماده وسل

چیزی یا شخصی را نزد خداوند واسطه قرار دهد تا وسیله قریبش به خدا باشد. (۱) وسیله بر دو قسم است: اموری مانند آب و غذا که وسیله رفع تشنگی و گرسنگی است.

امور معنوی مانند این که گناهکاری خداوند را به مقام و جاه یا حقیقت پیامبر(ص) قسم می‌دهد تا از گناهش بگذرد. در هر دو صورت، وسیله لازم است. زیرا خداوند متعال جهان آفرینش را بر اساس نظام علت و معلولی و اسباب و مسببات، آفریده تا نیازمندی‌های طبیعی بشر با عوامل و اسباب عادی برآورده گردد. فیوضات معنوی خداوند، همچون هدایت، مغفرت و آمرزش نیز بر اساس نظام خاصی بر انسان‌ها نازل می‌شود.

همان گونه که در عالم ماده نمی توان گفت: چرا خداوند متعال زمین را با خورشید نورانی کرده و خود بی واسطه به چنین کاری دست نزده است؟ در عالم معنا نیز نمیتوان گفت: چرا خداوند مغفرت خویش را به واسطه اولیای الهی، شامل حال بندگان می کند؟ بنابراین فعل خداوند، دارای نظامی است. اگر کسی بخواهد به نظام آفرینش

اعتنایی نداشته باشد، گمراه است. به همین جهت خدای متعال، گناهکاران را ارشاد فرموده که رسول خدا(ص) را واسطه قرار دهند و علاوه بر اینکه خود طلب مغفرت کنند، از آن بزرگوار بخواهند برای ایشان مغفرت بخواهد:

(وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنْهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا)

ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای این که به فرمان خدا، از وی اطاعت شود. و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می کردند(و فرمانهای خدا را زیر پا می گذاردند)، نزد تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می کرد، خداوند را توبه پذیر و مهربان

همچنین در آیه دیگری می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) (۱)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت

فرمان) خدا بپرهیزید! و وسیله‌ای برای تقرب به او بجویید! و در راه او جهاد کنید، باشد رستگار شوید.

«وسيله»، در مفهوم لغویش به معنای هر چیزی است که

باعث تقرب می‌گردد. شفاعت پیامبران، امامان و بندگان صالح خدا، باعث تقرب به پروردگار می‌گردد و در مفهوم وسیع توسل قرار می‌گیرد، همچنین پیروی از پیامبر و امام و گام نهادن در جای گام آنها، زیرا همه این‌ها موجب نزدیکی به ساحت قدس پروردگار می‌باشد، حتی سوگند دادن خدا به مقام پیامبران، امامان و صالحان- که نشانه علاقه به آنها و اهمیت دادن به مقام و مکتب آنان می‌باشد- جزء این مفهوم وسیع است.

لازم به تذکر است که هرگز منظور این نیست که چیزی را از شخص پیامبر یا امام به صورت مستقل تقاضا کنند، بلکه منظور این است که با اعمال صالح یا پیروی از پیامبر و امام، یا شفاعت آنان و یا سوگند دادن خداوند به مقام و مکتب آنها (که خود نوعی

احترام و اهتمام به موقعیت آن‌ها و یک نوع عبادت است) از خداوند چیزی را بخواهند. این معنی نه بوی شرک می‌دهد و نه بر خلاف دیگر آیات قرآن است.

از آیات دیگر قرآن نیز به خوبی استفاده می‌شود وسیله قرار دادن مقام انسان صالحی در پیشگاه خدا و طلب چیزی از خداوند به خاطر او، به هیچ‌وجه ممنوع نیست و با

توحید منافات ندارد، در آیه ۶۴ سوره نسا می خوانیم:

(وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنْهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا)

و نیز در سوره یوسف می خوانیم:

(قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ) (۱)

برادران یوسف از پدر تقاضا کردند در پیشگاه خداوند برای آن‌ها استغفار کند و یعقوب نیز این تقاضا را پذیرفت.

از روایات گوناگونی که از طریق شیعه و اهل تسنن وارد شده نیز به خوبی استفاده می شود توسل به انبیا و اولیا، هیچ گونه اشکالی

ص: ۱۶۱

ندارد، بلکه کار خوبی محسوب می‌شود.

این روایات بسیار فراوان است و در کتاب‌های زیادی نقل شده و ما به عنوان نمونه، به چند قسمت از آن‌هایی که در کتاب‌های

معروف اهل تسنن آمده، اشاره می‌کنیم:

۱- در کتاب «وفاء الوفا»، تألیف دانشمند معروف سنّی «سمهودی»، چنین

«مدد گرفتن و شفاعت خواستن در پیشگاه خداوند از پیامبر(ص) و از مقام و شخصیت او، هم پیش از خلقت او مجاز است و هم بعد از تولد و هم پس از رحلتش، هم در عالم برزخ، و هم در روز رستاخیز،(سپس روایت معروف توّسل آدم به پیامبر اسلام(ص) از عمر بن خطاب نقل کرده که: آدم روی اطلاعی که از آفرینش پیامبر اسلام در آینده داشت، به پیشگاه خداوند چنین عرض کرد:

یا رب اسئلك بحق محمد لما غفرت لی (۱)

خداوندا به حق محمد(ص) از تو تقاضا می کنم من را ببخشی.

سپس حدیث دیگری از بزرگان اهل تسنن، از جمله «نسایی» و «ترمذی»، به عنوان شاهد برای «جواز توّسل به پیامبر(ص) در حال حیات» نقل می کند که خلاصه آن این است:

«مرد ناینبایی تقاضای دعا از پیامبر(ص)، برای شفای بیماریش کرد، پیامبر به او دستور داد چنین دعا کند:

اللهم انّی اسئلك و اتوجه الیک بنبیک محمد نبی الرحمة یا محمد انی توجهت بک الی

۱- وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۱۳۷۱. در کتاب التوصل الی حقیقه التوسل، ص ۲۱۵، این حدیث فوق را از دلائل النبوة، تالیف بیهقی نیز نقل نموده است.

ص: ۱۶۳

ربی فی حاجتی لتقضی لی اللهم شفعه فی (۱)

خداوندا من از تو به خاطر پیامبرت، پیامبر رحمت، تقاضا می‌کنم و به تو روی می‌آورم. ای محمد! به وسیله تو به سوی پروردگارم
برای انجام حاجتم متوجه می‌شوم. خداوندا او را شفیع من ساز.

سپس درباره جواز توسل به پیامبر(ص) پس از وفات، چنین نقل می‌کند: مرد حاجت‌مندی در زمان عثمان، کنار قبر پیامبر(ص)

۱- وفاء الوفا، ص ۱۳۷۲.

آمد و نماز خواند و چنین دعا کرد:

«اللهم انى اسئلك و اتوجه اليك بنينا محمد(ص) نبى الرحمه، يا محمد انى اتوجه بك الى ربك ان تقضى حاجتى» (۱)

خداوندا از تو تقاضا مى كنم و به وسيله پيامبر ما محمد(ص)، پيامبر رحمت، به سوى تو متوجه مى شوم. اى محمد، من به وسيله تو متوجه پروردگار تو مى شوم تا مشكلم حل شود.»

سپس اضافه مى كند: چيزى نگذشت كه مشكل او حل شد. (۲) نويسنده كتاب «التوصل الى حقيقه التوسل» كه در موضوع توسل بسيار سخت گير است، ۲۶ حديث از كتابها و منابع گوناگون نقل كرده كه جواز توسل در آنها منعكس است، گر چه نامبرده سعى مى كند در اسناد اين احاديث خدشه وارد كند، ولى واضح است هنگامى كه در يك موضوع روايات زيادى وارد شود و به

۱- همان

۲- همان

ص: ۱۶۵

حدّ تواتر برسد، جایی برای خدشه در سند آن حدیث باقی نمی‌ماند و خوشبختانه روایاتی که درباره توسل در منابع اسلامی وارد شده، ما فوق حدّ تواتر است.

همچنین «بیهقی» نقل می‌کند: در زمان خلافت خلیفه دوم، سالی قحطی شد، بلال به همراهی عده‌ای از صحابه، کنار قبر پیامبر آمد و گفت:

«یا رسول الله، استسق لامتک ... فانهم قد

ای رسول خدا! از خدایت برای امتت باران بخواه ... که ممکن است هلاک شوند.
حتی از ابن حجر مکی در کتاب «الخیرات الحسان» نقل می‌کند: امام شافعی در ایامی که در بغداد بود، به زیارت ابوحنیفه می‌رفت و در رفع نیازهایش به او متوسل می‌شد! ۲
نیز در صحیح «دارمی»، از «ابی الجوزاء» نقل می‌کند: سالی که در مدینه قحطی شدیدی واقع شد، بعضی به «عایشه» شکایت کردند، او به آنان سفارش کرد بر فراز قبر پیامبر روزنه‌ای در سقف ایجاد کنند تا به برکت قبر پیامبر، از طرف خدا باران نازل شود، چنین کردند و باران فراوانی آمد!
آلوسی در تفسیرش، قسمت‌های

زیادی از این احادیث را نقل کرده و پس از تجزیه و تحلیلی طولانی و حتی سخت‌گیری در باره احادیث توّسل، در نتیجه‌گیری ناگزیر به اعتراف شده و می‌نویسد:

«پس از تمام این گفت‌وگوها، مانعی در توّسل به پیشگاه خداوند به مقام پیامبر(ص) نمی‌بینم، چه در حال حیات پیامبر و چه پس از رحلت او... توّسل جستن به مقام غیر پیامبر در پیشگاه خدا نیز مانعی ندارد، به شرط این که او حقیقتاً در پیشگاه خدا، مقامی داشته باشد.» (۱)

ابن حجر مکی در کتاب

«صواعق»، از «امام شافعی»، پیشوای معروف اهل تسنن نقل می‌کند که او به اهل بیت پیامبر (ص) توسّل می‌جست و چنین می‌گفت:
آل النّبی ذریعتی و هم الیه وسیلتی
ارجو بهم اعطی غذا بید الیمین صحیفتی (۱) خاندان پیامبر: وسیله من اند. آن‌ها در پیشگاه او سبب تقرب من می‌باشند. امیدوارم به سبب آن‌ها، فردای قیامت نامه عمل من به دست راست من سپرده شود.
همچنین قسطلانی، از بزرگان اهل سنّت می‌گوید:
«بر زائر رسول خدا (ص) سزاوار است که زیاد دعا و تضرّع و استغاثه، طلب شفاعت و توسّل به ذات پاک رسول خدا (ص) نماید...»
(۲) نیز زینی دحلان می‌گوید:
«هر کس ذکرهای پیشینیان و دعاها و اوراد آنان را دنبال کند، در آن‌ها مقدار زیادی از توسّل به ذات مقدس را مییابد که کسی بر آنان ایراد نگرفته است، تا اینکه این منکران (وهابیان) آمدند، اگر قرار باشد نمونه‌های توسّل

۱- التوسل، ص ۳۳۹

۲- البدعہ فی مفهومها الاسلامی، ص ۴۵

ص: ۱۶۹

را جمع آوری کنیم، کتابی عظیم می شود...» (۱) تعجب از کسانی که این گونه توسل را نوعی شرک می پندارند، در حالی که شرک این است که برای خدا، شریکی در صفات و اعمال او قائل شوند و این گونه توسل، هیچ وجه شباهتی با شرک ندارد. وهابیهها اصرار دارند بین حیات و وفات پیامبر و امامان

۱- الدرّ السنیة، ص ۳۱

فرق بگذارند، در حالی که گذشته از این گونه روایات که بسیاری از آنها به پس از وفات مربوط است، از نظر یک مسلمان، پیامبران و صالحان پس از مرگ، «حیات برزخی» دارند، حیاتی وسیع‌تر از عالم دنیا، همان طور که قرآن درباره شهیدان به آن تصریح کرده و می‌گوید:

(وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ) (۱)؛

(ای پیامبر!) هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنان زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

پرسش‌هایی از منکران توسل

اگر توسل نامشروع یا بدعت یا شرک می‌باشد، باید بسیاری از عالمانی که مذاهب اهل سنت را پی‌ریزی نموده‌اند را مشرک بدانید، زیرا همان گونه که بیان شد، آنان

ص: ۱۷۱

توسّل را جایز می‌دانند.

همچنین باید صحابه‌ای را که به پیامبر (ص) متوسّل می‌شدند را مشرک بدانید، مگر ابویوب انصاری به قبر پیامبر (ص) متوسّل نشد؟

مگر عمر بن خطاب به عباس عموی پیامبر متوسّل نشد؟

اگر توسّل شرک است، چرا در قرآن آمده است که فرزندان حضرت یعقوب (ع) برای آمرزش گناهان نزد پدر رفته و او را واسطه

قرار داده‌اند؟ پس

ص: ۱۷۲

(نعوذ بالله) قرآن به شرک دستور داده است؟

اگر توسل شرک است، باید هنگام مراجعه گناهکاران نزد پیامبر(ص)، آنان را از این عمل نهی نموده و می فرمود: مستقیم از خداوند بخواهید.

اگر توسل شرک و نامشروع است، چرا بلال بن حرث، یکی از صحابی پیامبر(ص)، برای درخواست باران کنار قبر پیامبر آمد و از آن حضرت طلب باران کرد و به طور مستقیم از خداوند درخواست نکرد؟

اگر توسل ممنوع است، چرا پیامبر(ص) هنگام دفن فاطمه بنت اسد، خداوند را به حق پیامبران گذشته و حق پیامبری خودش سوگند داد؟ (۱) اگر توسل بدعت است، چرا پیامبر(ص) نابینایی را که جهت شفا یافتن به وجود مبارک آن

حضرت متوسل شده بود، نهی نفرمود؟ در حالی که بر عکس، رسول خدا(ص) به او دعایی آموخت که در آن، توسل به پیامبر(ص) و درخواست شفاعت از آن حضرت نیز آمده است. (۱) اگر توسل شرک است، چرا حضرت آدم(ع) به پیامبر اسلام(ص)، پیش از خلقت ایشان متوسل

شد؟ (۱) اگر توسل ممنوع است، چرا هنگام مراجعه عده‌ای نزد عایشه، آنان را کنار قبر پیامبر(ص) فرستاد تا برای رفع قحطی شدید که پیش آمده بود، به آن حضرت متوسل شوند؟ (۲) اگر توسل شرک است، چرا بزرگان اهل سنت همچون ابن حبان، به قبر امام رضا متوسل می‌شدند؟ ابن حبان می‌گوید:

«هر گاه مشکلی برای من پیش می‌آید، نزد قبر آن حضرت می‌روم و برای رفع مشکل دعا می‌کنم، برآورده می‌شود.» (۳) اگر صرف توسل و استمداد از غیر خدا شرک باشد، حتی یک نفر موحد در عالم وجود ندارد! زیرا هر انسانی در

۱- مستدرک، ج ۲، ص ۶۱۵

۲- مسند، احمد ابن حنبل، ج ۱، ص ۱۴۰

۳- الثقات، ابن حبان، ج ۸، ص ۴۵۷؛ مؤسسه الکتب الثقافیه، اول، ۱۳۹۳ ق.

این عالم مادی، با نیازهای مختلفی روبه‌رو می‌شود و چون خود به تنهایی نمی‌تواند آنان را برطرف کند، از غیر خودش کمک و مدد می‌خواهد و این، استمداد از غیر خدا است و شرک محسوب می‌شود!
اگر توسل و واسطه قرار دادن شرک باشد، نباید بین زنده و مرده فرق گذاشت، زیرا ملاک توحید و شرک آن است که موجودی را مستقل یا

غیر مستقل در اثر بدانیم نه حیات و مرگ را؟ زیرا از نگاه انسان موحد، انسان با مرگ نابود نمی‌شود، بلکه حیات او در برزخ بیشتر است. امام غزالی می‌گوید:

از هر کسی که در حال حیات استمداد می‌شود، پس از وفاتش نیز می‌توان استمداد کرد.

اگر تعظیم و احترام به قبور پیامبر و ائمه:، به خاطر اظهار محبت و ارادت شرک و عبادت غیر خدا باشد، باید تعظیم پدر و مادر و استاد و بزرگان هم شرک باشد، در حالی که خداوند متعال در قرآن درباره احترام پدر و مادر فرموده:

(وَ اَخْفِضْ هُمَا جَنَاحَ الدُّلِّ) (۱)

؛ و بال‌های تواضع خویش را از محبت و لطف در برابر آنان فرود آر.

پس روشن است که تعظیم و احترام، شرک نیست و گرنه خداوند دستور نمی‌فرمود. همچنین

هیچ مسلمانی آن را شرک نمی‌داند.

اگر توسل نامشروع بود، امام شافعی به اهل بیت پیامبر: متوسل نمی‌شد.

اگر توسل شرک بود، امام شافعی به قبر ابوحنیفه متوسل نمی‌شد. ابن حجر در این باره می‌نویسد:

«امام شافعی هنگامی که در بغداد بود، کنار ضریح ابوحنیفه حضور می‌یافت، زیارت می‌کرد و سپس برای

برآورده شدن حاجت‌های خود، به او متوسل می‌شد.» (۱) اگر توسل و استعانت از غیر خدا شرک یا بدعت باشد، چرا حضرت موسی (ع) به خاطر درخواستی که قوم او داشتند به آنان نفرمود: شما با این درخواست، برای خداوند شریک قرار دادید! (وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لِيُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً كَمَا نُنَزِّلُ عَلَىٰ آلِ إِبْرَاهِيمَ إِذْ دَعَا رَبَّهُ أَنِ مَزِينْ لَنَا رَبِّكَ بِمِثْلِ هَذَا الْقَوْمِ لِيُؤْمِنُوا بِآيَاتِكَ وَقَدْ عَلَّمْنَاهُ فَاكِهَتْنَاهُمْ عَلَىٰ آلِهِمْ وَقَدْ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَقَدْ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً مُّسْلِمَةً حَتَّىٰ إِذْ جَعَلْنَا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ عَهْدًا أَنِ احْبِسُوا عِبَادَتِي فِيكُمْ وَلَا تُشْرِكُوا بِي وَلَا بِرَبِّي فَمَن يَشْرِكْ بِي بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِي تَعْبُدُونَ) (۲)

هنگامی که بلا بر آن‌ها مسلط می‌شد می‌گفتند: ای موسی! از خدایت برای ما بخواه به عهدی که با تو کرده رفتار کند، اگر این بلا را از ما برطرف سازی، قطعاً به تو ایمان می‌آوریم و بنی اسرائیل را با تو خواهیم فرستاد». پس معلوم می‌شود خواسته آنان از حضرت موسی (ع)، با توحید و یگانه پرستی منافات نداشته و بوی شرک از آن استشمام نمی‌شده است؛ زیرا قوم حضرت موسی (ع) به دلیل عهد

۱- شواهد الحق، ص ۲۴

۲- اعراف: ۱۳۴

و پیوندی که آن حضرت با خدا داشت (رسالت و نبوت و ولایت)، برای رفع گرفتاری و سختی‌ها به او متوسل می‌شدند، بدین جهت بنی‌اسرائیل گفتند:

«ای موسی! خدایت را برای ما بخوان، به سبب عهده‌ی که با تو دارد، اگر این بلا را از ما دور کنی، به قطع به تو ایمان می‌آوریم.»
بنابراین اگر گرفتاری و مشکلی برای کسی پیش آید،

هیچ کس جز خداوند و یا کسی که با او پیمان نبوت و ولایت دارد، نمی‌تواند آن را برطرف سازد. اگر استغاثه و فریادرسی از غیر خدا شرک است، چرا پیروان حضرت موسی (ع) در گرفتاری‌ها از او کمک می‌خواستند. حضرت موسی (ع) دید دو نفر با هم نزاع می‌کنند، یکی از طرفداران او و دیگری از دشمنان بود. مرد اسرائیلی از موسی (ع) - که پیامبر خدا (ص) و شخص نیرومندی بود - درخواست کمک کرد و گفت: «ای پیامبر خدا، به فریادم رس و از دشمنی که می‌خواهد مرا بکشد، نجات ده. حضرت موسی (ع) بی‌درنگ به کمک او شتافت و مرد قبطی را به قتل رساند. قرآن کریم به این واقعه اشاره نموده و می‌فرماید: (وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا

فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يُقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ. (۱)

و داخل شهر شد بی آنکه مردمش متوجه باشند. پس دو مرد را با هم در زدو خورد یافت: یکی، از پیروان او و دیگری از دشمنانش [بود] آن کس که از پیروانش بود، بر ضد کسی که دشمن وی بود، از او یاری خواست. پس موسی مشتکی بدو زد و او را کشت. و هابیان می گویند: پیامبر

اسلام(ص) از دنیا رفته و پس از مرگ، گفتار ما را نمی شنود! اگر چنین است، چرا در تشهد نماز خطاب به آن حضرت سلام داده می شود: «السلام علیک ایها النبی و رحمه الله و برکاته»؟

اگر مرده ها سخن زنده ها را نمی شنوند، چرا در روایات آمده است: هرگاه به زیارت مرده ها رفتید، با آنان این گونه سخن بگویید:

«السلام علیک یا اهل الدیار من المؤمنین و انا ان شاء الله بکم لاحقون ...» (۱)

آیا عقیده به این که انسان پس از مرگ، هیچ سخنی نمی شنود، مخالف روایاتی نیست که در صحیح بخاری آمده که پیامبر(ص) فرمود:

«شخصی که از دنیا رفته، صدای کفش مردمی را که برای تشیع جنازه اش آمده اند را می شنود. (۲)

۱- صحیح مسلم

۲- صحیح بخاری، کتاب الجنائز باب المیت یسمع خفق النعال، توسل و رابطه آن با توحید، حسین رجبی، ص ۳۸-۴۷

شفاعت

وهایبان، مسلمانان دیگر را در مورد شفاعت، شرک آلود میدانند. مهم ترین مسئله مورد اختلاف درباره شفاعت، به درخواست شفاعت از شافعان بازمی گردد.

درخواست شفاعت از شافعان- چه در حال حیات و چه پس از مرگ آنان- از نظر مسلمانان امری جایز و مشروع است ولی به اعتقاد وهایبان،

امری نامشروع بلکه شرک است.

آنان شفاعت را تنها در صورتی صحیح می‌دانند که انسان مستقیم از خداوند بخواهد که پیامبر(ص) و دیگر کسانی که در شفاعت مأذون می‌باشند، در حق انسان شفاعت کنند. ابن تیمیّه می‌گوید:

«از پیامبر به جهت نزدیکی به خدا می‌خواهم تا شفیع من در این امور باشد. این، از کارهای مشرکان است» (۱). نیز محمد بن عبدالوهاب می‌گوید:

«درخواست شفاعت تنها باید از خدا باشد نه شافعان؛ یعنی باید گفت: بار خدایا! محمد را در حق ما در روز قیامت شفیع گردان ...».

(۲)

او در رساله «کشف الشبهات»، مسلمانان را به دو دلیل، بدتر از بت پرستان زمان جاهلیت می‌شمرد و تصریح می‌کند: با این که آنها نه به معاد اعتقاد داشتند، نه نماز می‌خواندند و نه چیزی از

۱- زیاره القبور ص ۱۵۶

۲- الهدیه السنیه ص ۴۲

فرايض اسلام را به جا می آوردند، پیامبر اسلام (ص) را ساحر و واجب القتل و قرآن را سحر می شمردند، باز هم بر مشرکان عصر ما (آنها که همه چیز را قبول دارند و به تمام آداب اسلام متعبد هستند و تنها از پیامبر اکرم (ص) شفاعت می خواهند) برتری دارند!!
و تصریح می کند:

شرك آنها، سبک تر از شرك این هاست! زیرا آنها در حال

رفاه «بت» می‌پرستیدند، ولی در حال سختی (مثلاً هنگامی که گرفتار امواج خروشان و خطرناک دریا می‌شدند)، خداوند را با اخلاص می‌خواندند! (۱) نقد: شفاعت، چهارمین واژه قرآنی است که گروه وهابیت در تفسیر آن، گرفتار خطا شده‌اند و تمام کسانی را که از پیامبر (ص) یا اهل بیت: یا دیگر صالحان تقاضای شفاعت کنند، کافر و «مشرک» خوانده‌اند. به راستی این کمال بی‌انصافی است که انسان بگوید: افراد متدینی که تمام مبانی اسلام را

قبول دارند و همه آداب و احکام اسلام را انجام می دهند، از گناهان دوری می کنند، زکات و حقوق مالی خود را می پردازند، از راه‌های دور به زیارت خانه خدا می آیند و حافظ قرآن و عالم به معارف اسلام هستند، از بت پرستان شراب‌خوار آدمکش و جاهل و خون‌خوار و آلوده به انواع گناهان زمان جاهلیت - که به هیچ عقیده‌ای پایبند نبودند،

بدترند! و چون از پیامبر اکرم(ص) یا صالحان شفاعت خواسته‌اند، مشرک و جان و مالشان مباح است!!
آیا کسی این گونه سخنان دور از منطق را در دنیای امروز می‌پذیرد؟!
بنابراین باید قبول کرد که عمر این گونه افکار به پایان رسیده و به زودی به بایگانی تاریخ سپرده خواهد شد.

بررسی اصل مسأله شفاعت

حال باید بررسی کنیم تا بفهمیم چه مشکلی از نظر توحیدی در این مسأله نهفته شده که وهابیان، این همه کافر و مشرک و مهدورالدم درست کرده‌اند؟!

آیا شیخ الاسلام کشف تازه‌ای در این مسأله کرده که بر همه علمای اسلام در طول تاریخ جز او و ابن تیمیّه مخفی مانده

حقیقت این است که اصل مسأله شفاعت، ضمن آیات فراوانی از قرآن مجید به اثبات رسیده و به اجماع علمای اسلام از مسلمات است، حتّی وهّابی‌ها نیز منکر اصل شفاعت نیستند و با صراحت به آن معترف‌اند. نکته دیگر این که، عدم امکان شفاعت شفیعان بدون اذن خدا نیز از امور مسلم است، زیرا در بیش از پنچ

آیه از قرآن، به این موضوع تصریح شده است، از جمله در آیه الكرسی می خوانیم:
(مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ). (۱)

چه کسی نزد خداوند - جز به اذن او - شفاعت می کند؟!.

توحید افعالی می گوید: همه چیز در عالم باید به اذن خدا صورت گیرد و کسی همتا و شریک او نیست، اگر شفاعتی هم صورت می گیرد، به اذن و فرمان او است و از آنجا که او حکیم است، اذن و اجازه اش نیز بر اساس حکمتی انجام می گیرد و درباره کسانی اجازه شفاعت می دهد که لیاقت شفاعت را داشته باشند و در طریق عصیان، تمام پل های پشت سر خود را ویران نکرده باشند. تا اینجا، همه مسائل مورد توافق است، پس اختلاف کجاست؟

اختلاف در این است که علمای اسلام (غیر وهابی) می‌گویند: تقاضای از پیامبر (ص) نسبت به چیزی که خدا به او داده (مقام شفاعت) کار شایسته‌ای است و نه تنها مخالف توحید نیست بلکه مؤید آن است ولی وهابیها می‌گویند: اگر از او تقاضای شفاعت کنی، کافر و مشرک و مباح الدّم و المال می‌شوی!!!
آیا شفاعت باطل است؟ نه،

زیرا به اتفاق همه عالمان اسلام جایز است. آیا پیامبر اسلام (ص) مقام شفاعت ندارد؟ همه می گویند: البته دارد. پس مشکل کجاست؟ وهابی ها می گویند: مقام شفاعت دارد ولی از او نخواه که کافر می شوی! زیرا قرآن می گوید، مشرکان عرب هم می گفتند: «ما بت ها را بدین جهت می پرستیم تا شفیعان ما نزد خداوند باشند و کار شما، مانند کار مشرکان عرب است. می گوئیم: آن ها بت می پرستیدند ولی ما هرگز پیامبر (ص) و خاندان او را نمی پرستیم و در خواست شفاعت، هیچ ربطی به عبادت و پرستش ندارد.

می گویند: همین است که ما می گوئیم!

می گوئیم: خداوند متعال در قرآن کریم، به گناهکاران دستور داده نزد پیامبر (ص)

بروند و از او درخواست استغفار (و شفاعت) در پیشگاه خدا نمایند تا خداوند آنها را ببخشد:

(وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا) (۱)؛

اگر مخالفان هنگامی که به خود ستم می کردند (فرمان‌های خدا را زیر پا می گذاردند)، به نزد تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می کرد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان

از این واضح تر، در داستان حضرت یعقوب (ع) آمده است: فرزندان یعقوب (ع) پس از اعتراف به اشتباه و گناه خود نسبت به یوسف (ع)، از پدر خواستند در پیشگاه خداوند برای آنها استغفار (و شفاعت) کند و به وی گفتند:

يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ * قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ؛ (۱)

پدر! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطا کار بودیم. گفت: به زودی برای شما از پروردگام آمرزش می خواهم که او آمرزنده و مهربان است».

نه تنها یعقوب این تقاضا را- که تقاضای شفاعت نزد خدا بود- انکار نکرد، بلکه از آن استقبال نمود.

آیا پیامبر خدا فرزندان خود را به «شرك» و کفر دعوت می کند؟

نکته جالب توجه این است

که وهائیان متعصب، به سبب ناتوانی در پاسخ دادن، می گویند: این دو آیه، مربوط به زمان حیات این دو پیامبر است، ولی پس از مرگ که آنها به صورت موجودی بی روح درمی آیند، کاری از آنها ساخته نیست!

بنابراین تقاضای شفاعت از پیامبر اسلام (ص) پس از مرگ آن حضرت، بی فایده است!

نتیجه سخن آنان، قائل شدن

به «بیهودگی» است، نه شرک و کفر؛ یعنی آنان می‌گویند: اگر در حال حیات از آن‌ها شفاعت بخواهند، نه شرک است و نه کفر، ولی اگر پس از وفات باشد، کاری بیهوده است و این، در حقیقت به معنای پس گرفتن تمام ادعاهای پیشین است. ما در جواب می‌گوییم: نه کفر است و نه بیهوده، زیرا هیچ مسلمانی به خود اجازه نمی‌دهد بگوید: مقام پیامبر اسلام (ص)، از یک شهید عادی میدان بدر و احد کمتر است، آنان (أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ) (۱) هستند ولی پیامبر (ص) (نَعُوذُ بِاللَّهِ) «کالحجر»! کدام جفاکار چنین سخنی می‌گوید؟!

باید از آنان پرسید: پس چرا در نمازها بر آن حضرت سلام می‌فرستید و می‌گویید: «السلام علیک ایها النبی و رحمه الله»، آیا

به کسی که چیزی درک نمی کند (نعوذ بالله) سلام و درود می فرستید؟

آیا به آیه شریفه (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) (۱)

؛ خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند، ای کسانی که ایمان آورده اید، بر او درود فرستید و سلام گوید و به طور کامل

تسلیم (فرمان او) باشید؛ پس از رحلت پیامبر (ص) عقیده دارید یا نه؟

خداوند و مؤمنان، بر چه

کسی درود و رحمت می فرستند؟ به کسی که (نعوذ بالله) هیچ چیزی درک نمی کند؟!

چرا بالای سر آن حضرت، این آیه را در تابلوی بزرگی نوشته و نصب کرده‌اید که:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ) (۱)

؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید، و در برابر او بلند سخن مگویید (و داد و فریاد نزنید) آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی بلند صدا می کنند، مبادا اعمال شما نابود گردد، در حالی که نمی دانید».

چرا اجازه نمی دهید کسی صدای خود را کنار قبر مطهر پیامبر (ص) بلند کند؟ اگر درباره پیامبر اکرم (ص) معتقدید که پس از وفات چیزی نمی فهمد (العیاذ بالله) این سخنان، چه معنایی دارد؟! (۲)

وهابیان، تبرک به صالحان و اماکن و مشاهد مقدّس و آثار وابسته به آنان را به شدّت انکار نموده و آن را از مصادیق شرک میدانند و با کسانی که قصد تبرک جستن از آثار پیامبران و صالحان را داشته باشند، مقابله می‌کنند. از همین رو تبرک، یکی از مسائل اختلاف برانگیز بین

ص: ۲۰۰

وهابیان و مسلمانان گردیده است.

صالح بن فوزان، یکی از مفتیان وهابیان می گوید:

«سجده بر تربت، اگر به قصد تبرک به این تربت و تقرب به ولی باشد، شرک اکبر است و اگر مقصود از آن، تقرب به خدا با اعتقاد به فضیلت این تربت باشد، همانند فضیلت زمین مقدس در مسجدالحرام و مسجد نبوی و مسجدالاقصی، بدعت است...» (۱).

همچنین ابن عثمین می گوید:

«تبرک جستن به پارچه کعبه و مسح آن، از بدعت‌هاست؛ زیرا در این باره از پیامبر(ص)، چیزی نرسیده است». (۲) شورای دائمی مفتیان وهابیان می گویند:

«... توجه یافتن مردم به این مساجد و مسح نمودن دیوارها و محراب‌ها و تبرک به آن‌ها بدعت و نوعی شرک و شبیه به عمل کفار در جاهلیت است». (۳) همچنین بن باز می گوید:

«قرار دادن قرآن در ماشین به جهت تبرک، اصل و دلیلی بر آن نبوده و غیر مشروع است». (۴)

۱- المنتقی من فتاوی الشیخ صالح بن فوزان، ج ۲، ص ۸۶

۲- مجموع الفتاوی لابن عثمین، رقم ۳۶۶

۳- اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة و الافتاء، ح ۳۰۱۹

۴- فتاوی اسلامیة، ج ۴، ص ۲۹

ص: ۲۰۱

نیز ابن فوزان می گوید:

«تَبَرُّكٌ» به معنای طلب برکت و ثبات خیر و طلب خیر و زیادتی آن است. این طلب باید از کسی باشد که مالک آن بوده و بر آن قدرت دارد که همان خداوند سبحان است. او برکت را نازل کرده و آن را اثبات می کند. هیچ مخلوقی بر بخشش برکت و ابقا و تثبیت آن قدرت ندارد لذا تَبَرُّكٌ به اماکن و آثار و اشخاص - چه زنده یا مرده - جایز نیست؛ زیرا شرک است ..» (۱)

۱- البدعه، ص ۲۸ و ۲۹

«تَبْرَكٌ»، به معنای درخواست برکت است و «برکت»، به معنای ثبوت خیر خدایی در چیزی است. (۱) از آیات و روایات روشن می‌شود، هر چیزی که نوعی تعلق و انتساب به اولیای الهی داشته باشد، برکت، ارزش و شرافت پیدا می‌کند و تَبْرَكْ جستن به آن، منافاتی با توحید ندارد؛ به عنوان نمونه، به دو مورد که در قرآن آمده، اشاره می‌کنیم:

۱. پیراهن یوسف (ع)

قرآن کریم از قول حضرت یوسف (ع) می‌فرماید:

(أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا) (۲)؛ این پیراهن من را ببرید، و بر صورت پدرم بیندازید تا بینا شود. سپس می‌فرماید:

۱- ر. ک: مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، ص ۴۱، دارالکتاب العربی.

«هنگامی که بشارت دهنده آمد و آن را بر صورت او افکند، ناگهان بینا شد» (۱).

پیراهن، مقدار پارچه‌ای بیش نبود، ولی بر اثر مجاورت و انتساب به حضرت یوسف (ع)، دارای چنین برکت و خاصیتی شد که چشمان یعقوب (ع) را بینا نمود.

این رفتار حضرت یوسف و یعقوب ۸ که پیامبر خدا و

منادی توحید حقیقی بودند، به ما می فهماند تبرک جستن به چیزهایی که به اولیای الهی تعلق دارد، هیچ منافاتی با توحید ندارد.

۲. تبرک جستن بنی اسرایل به صندوق

در میان بنی اسرایل، صندوقی وجود داشت که آثار پیامبران الهی، مانند: عمامه و عصای موسی، الواح و ... در آن بود. هنگامی که این صندوق، با وجود آن که چوب یا فلزی بیش نبود، در میان بنی اسرایل وجود داشت، به برکت آن دشمن فرار می کرد و وجود

آن در میدان جنگ، مایه سکون و آرامش آنان بود. قرآن کریم در این باره می فرماید:

(فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ ءَالُ مُوسَىٰ وَءَالُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ) (۱)

؛ در آن (صندوق)، آرامشی از پروردگار شما، و یادگارهای خاندان موسی و هارون

قرار دارد، در حالی که فرشتگان، آن را حمل می‌کنند. (۱) در روایات شیعه و اهل سنت نیز آمده است که اصحاب پیامبر(ص)، در زمان حیات و پس از وفات آن حضرت، به آثار ایشان، مانند: آب وضو، مو، ظرف آب، منبر و قبر وی تبرک می‌جستند (۲)،

۱- ر. ک: بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۱۳، ص ۴۵۲ و ج ۴۰، ص ۲۸۳، مؤسسه الوفاء، بیروت.

۲- ر. ک: معالم المدرستین، علامه سید مرتضی عسکری، ج ۱، ص ۴۲ - ۴۹، نشر المجمع العلمی الاسلامی؛ التبرک، علی الاحمدی، دارالاسلامیه، بیروت، التبرک بالصالحین و الاخیار و المشاهد المقدسه، صباح علی البیاتی، المجمع العالمی لاهل البيت، قم؛ تبرک و توسل، جواد محدثی، مرکز پژوهش‌های فارسی الغدیر.

چنان که در روایتی آمده است:

«هنگامی که پیامبر اکرم(ص) وضو می گرفت، اصحاب نمی گذاشتند قطره‌ای از آن به زمین بریزد و در تبرک جستن به آب وضوی آن حضرت، با یکدیگر رقابت می کردند.»^(۱)

نکته: تبرک به هر چیزی، کاری مناسب با همان چیز خواهد بود، به عنوان مثال، تبرک به خوردن و نوشیدن، به خوردن و نوشیدن است، چنان که در روایات آمده است: نوشیدن آب زمزم، سبب شفا است.^(۲) نیز تبرک به خانه خدا، با زیارت، طواف، دست کشیدن به حجرالأسود و دعا کردن در آن

۱- ر. ک: بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۲۰، ص ۳۳۲، مؤسسه الوفاء، بیروت، الدر المنثور، سیوطی، ج ۶، ص ۷۷، دارالمعرفه.

۲- کنز العمال، المتقی الهندی، ج ۱۲، ص ۲۲۵، مؤسسه الرساله، بیروت.

ص: ۲۰۷

جا انجام می‌گیرد، تبرک به مساجد و مقام‌های مقدس، به نماز خواندن در آن جا است، چنان که خداوند دستور داده، در مقام ابراهیم (ع) نماز خوانده شود:

(وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّئًا) (۱)

بنابراین تبرک، با همان ملاکی که در نوشیدن از چشمه زمزم، دست کشیدن به

۱- بقره: ۱۲۵.

ص: ۲۰۸

حجرالأسود، نماز خواندن در مقام ابراهیم و ... به شرک منتهی نمی‌شود؛ در تبرک به ضریح‌های مقدّس نیز موجب شرک نمی‌شود.

[\(۱\)](#)

۱- عقاید تطبیقی، حسین رجبی، ص ۸۲-۸۳، انتشارات دفتر نمایندگی مقام معظم رهبری در امور اهل سنت بلوچستان،

منابع

١. ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم حرّانى، بغية المرئاد؛ مكتبة العلوم والحكم، ١٤٠٨ ق، بى تا.
٢. ابن الوردى؛ تتمه المختصر فى اخبار البشر؛
٣. ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم حرّانى، الجواب الصحيح، رياض، دارالعاصمه، اول، ١٤١٢ ق.

٤. ابن تيمية، احمد بن عبدالحليم حزانى، مجموع الفتاوى، مكتبة ابن تيمية، دوم.
٥. ابن تيمية، احمد بن عبدالحليم حزانى، منهاج السنه، مصر، بولاق، اول، ٣٢١(ره) ق.
٦. ابن تيمية، احمد بن عبدالحليم حزانى، الرد على البكرى، مدينه، مكتبة الغرباء؛ اول؛ ٤١٧(ره) ق (تحقيق محمد على عجال).
- (ع). ابن تيمية، احمد بن عبدالحليم حزانى، الرد على المنطقيين، بيروت، دارالمعرفه، بيتا.
٨. ابن تيمية، احمد بن عبدالحليم حزانى، العقيد الواسطيه، رياض، الرياسة العامة لادارات البحوث و الافتاء، دوم، ١٤١٢ ق.
٩. ابن تيمية، احمد بن عبدالحليم حزانى، دقائق

التفسير الجامع، مؤسسه علوم القرآن، دمشق، دوم، ١٤٠٤ ق.

١٠. ابن تيمية، احمد بن عبدالحليم حرّاني، درء تعارض العقل و النقل، رياض، دارالكنوز الادبيه، ١٣٩١ ق.

١١. ابن تيمية، احمد بن عبدالحليم حرّاني، بيان تلبيس الجهميه فى تاسيس بدعهمالكلاميه، مكّةالمكرمه، مطبعة الحكومه، اول،

٣٩٢(ره) ق.

١٢. ابن جوزى، أبوالفرج

- عبد الرحمن الحنبلي، دفع شبه التشبيه بأكف التنزيه، دار الإمام النووي، الأردن، ١٤١٣ هـ -- ١٩٩٢ م، دوم، تحقيق: حسن السقاف
١٣. ابن قيم، محمد بن ابى بكر، حادى الارواح الى بلاد الاقراخ، بيروت، دارالكتب العلميه، بى تا.
١٤. ابن قيم جوزى، محمد بن ابى بكر(ابو عبدالله)، زادالمعاد فى هدى خير العباد، بيروت، مؤسسهُ الرساله، چهاردهم، ٤٠٧(ره) ق.
١٥. ابن قيم جوزى، محمد بن ابى بكر، اجتماع الجيوش الاسلامى، بيروت، دارالكتب العلميه، اول، ٤٠٤(ره) ق.
١٦. ابن قيم جوزى، محمد بن ابى بكر، توضيح المقاصد و تصحيح العقايد، بيروت، المكتب الاسلامى، سوم، ١٤٠٦ ق.
١٧. ابن قيم جوزى، محمد بن ابى بكر، توضيح المقاصد و

تصحیح القواعد، بی تا.

١٨. ابن قیّم، محمد بن ابی بکر (ابو عبدالله)، توضیح المقاصد و تصحیح القواعد، بی تا، بی جا.

١٩. ابوالفداء، إسماعیل بن عمر بن کثیر القرشی، البدایة والنهایة، مکتبۃ المعارف، بیروت.

٢٠. ابوزهره، محمد، تاریخ المذاهب الاسلامیه، دارالفکر.

٢١. احمد بن ابراهیم بن

عيسى، توضيح المقاصد وتصحيح القواعد في شرح قصيدة الإمام ابن القيم، المكتب الإسلامي، بيروت، ١٤٠٦، دوم، تحقيق: زهير الشاويش.

٢٢. ابن تيمية، احمد بن عبدالحليم حرّاني، العقيدة الواسطية، الرئاسة العامة، الرياض، ١٤١٢، دوم، تحقيق: محمد بن عبد العزيز بن مانع.

٢٣. امام علي (ع)، نهج البلاغه.

٢٤. حصني الدمشقي، ابوبكر بن محمد، دفع الشبهه عن الرسول والرساله.

٢٥. حصني الدمشقي، تقى الدين أبي بكر، دفع شبهه من شبه وتمرد، مصر، المكتبة الأزهرية للتراث.

٢٦. حلي، ابن مطهر، كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، بي تا.

٢٧. زرعي، محمد بن أبي بكر

أَيُّوبُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ، رَوْضَةُ الْمُحِبِّينَ وَنَزْهَةُ الْمُشْتَاقِينَ، دَارُ الْكُتُبِ الْعِلْمِيَّةِ، بَيْرُوتَ، ٩٩٢ (ر.ه) ١٤١٢.

٢٨. زُرْعَى، مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ أَيُّوبُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ، طَرِيقُ الْهَجْرَتَيْنِ وَبَابُ السَّعَادَتَيْنِ، دَارُ ابْنِ الْقَيْمِ، ٤١٤ (ر.ه) - ١٩٩٤، دَوْم.

٢٩. زُرْعَى، مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ أَيُّوبُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ، حَادَى الْأَرْوَاحِ إِلَى بِلَادِ الْأَفْرَاحِ، دَارُ الْكُتُبِ الْعِلْمِيَّةِ، بَيْرُوتَ.

٣٠. زرعى، محمد بن أبى بكر أئوب أبو عبد الله، روضة المحبين، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤١٢ ق.
٣١. سبحانى، جعفر، بحوث فى الملل و النحل، مؤسسه نشر اسلامى، سوم، ١٤١٤ ق.
٣٢. سبكى، ابوالحسن، الدرّة المضيّه، بى تا، بى جا.
٣٣. سخاوى، الاعلان بالتويخ لمن ذم التاريخ، دارالكتب العلميه.
٣٤. سعيد ائوب، معالم الفتن، مجمع احياء الثقافه الاسلاميه، اول، ١٣١٦.
٣٥. سعيدى مهر، محمد، قم، طه،؟؟؟
٣٦. سليمان بنعبدالله، شرح كتاب التوحيد، رياض، مكتبة الرياضالحديثه، بى تا.
٣٧. سنابى غزنوى، كليات شعر.
٣٨. شرف الدين، ابى هريره، قم، مؤسسه انصاريان، بيتا.

٣٩. شوكانى؛ محمد بن على، البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن السابع، بيروت؛ دارالمعرفة.

٤٠. صدوق، ابى جعفر محمد بن الحسين، توحيد، قم، جامعه مدرسين حوزة علميه قم.

٤١. عسقلانى، حافظ شهاب الدين ابى الفضل احمد بن على بن محمد، الدرر الكامنة فى أعيان المائة الثامنة، حيدرآباد؛ مجلس دائرة

العثمانية، ١٣٩٢ هـ / ١٩٧٢ م، دوم، تحقيق: محمد عبدالمعيد.

٤٢. عبدالوهاب، محمد، كتاب التوحيد، رياض، مطابع الرياض، اول، تحقيق: عبد العزيز بن زيد الرومي.

٤٣. فتح آبادي، نقش استعمار در پيدائش وهاييت، اول، ١٣٧٥.

٤٤. فقيهي، علي اصغر، وهاييان، اسماعيليان، دوم، ١٣٦٤ ش.

٤٥. كثيرى، سيد محمد، السلفيه بين اهل السنه و الاماميه، بيروت، غدير، اول، ١٤١٨ ق.

٤٦. كوثرى، محمد زاهد، تكملة السيف الصيقل، بي تا، بي جا.

٤٧. مجلسى، محمد باقر، بحار الأنوار، بيروت، الوفاء.

٤٨. مغنيه، محمد جواد، هذه هي الوهاييه، دارالحقيقه، دوم، ١٤١٤ ق.

ص: ٢١٩

٤٩. مكّي، ابن حجر، الفتاوى الحديثية، بي تا، بي جا.

٥٠. ميلاني، سيد علي، ابن تيمية و الامام علي (ع).

٥١. يافعي، أبو محمد عبد الله بن أسعد بن علي بن سليمان، مرآة الجنان وعبرة اليقظان، القاهرة؛ دار الكتاب الإسلامي، ١٤١٣ هـ —

١٩٩٣ م.

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

